

# روشن چوآن

ماده نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی  
دانش آموزان دوره متوسطه دوم  
دوره سی و سوم / دی ماه ۱۳۹۶  
شماره پی در پی ۴۸/۲۷۹ / صفحه ۴ / ۱۱۰۰۰ ریال

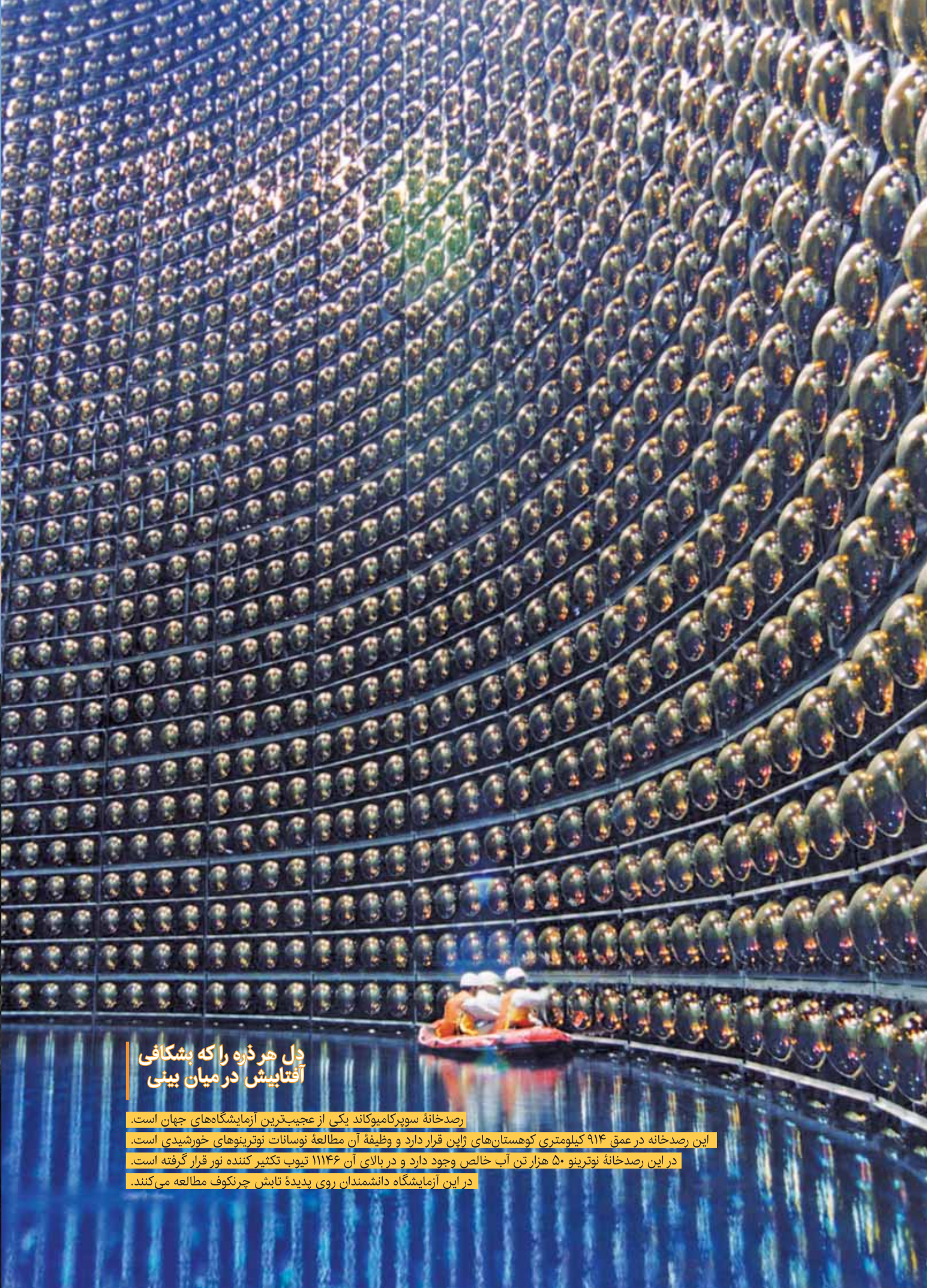


ISSN: 1606-9080  
www.roshdmag.ir

## انشای فردا

برای موفقیت در آینده، باید به دنبال چه مشاغلی باشیم؟  
معرفی نرم افزاری برای افزایش حس کنجکاوی





## دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

رصدخانه سوپرکامپوکاند یکی از عجیب‌ترین آزمایشگاه‌های جهان است.

این رصدخانه در عمق ۹۱۴ کیلومتری کوهستان‌های ژاپن قرار دارد و وظیفه آن مطالعه نوترینوهای خورشیدی است.

در این رصدخانه نوترینو ۵۰ هزار تن آب خالص وجود دارد و در بالای آن ۱۱۱۴۶ تیوب تکثیر کننده نور قرار گرفته است.

در این آزمایشگاه دانشمندان روی پدیده تابش چرنکوف مطالعه می‌کنند.



# روشن

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی  
دوره سی و سوم / دی ماه ۱۳۹۶ / شماره پیاپی ۲۷۹  
e-mail: javan@roshdmag.ir



## انشای فردا

«می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟» یادش بخیر روزگاری این موضوع انشایمان بود و در پاسخ آن تا می‌توانستیم رویاپردازی می‌کردیم. اما حالا دیگر موضوع جدی‌تر شده است: انتخاب رشته متوسطه دوم، کنکور، دانشگاه، شغل! این مراحل به سرعت سپری می‌شوند و خیلی زودتر از آنکه فکرش را بکنید، باید شغل مناسبی انتخاب کنید.

یکی از تصورات غلط که هنوز هم بین بعضی از افراد جامعه وجود دارد، پیدا کردن یک شغل دولتی است. شغلی که از همان روز اول تو را برای ۳۰ سال آینده استخدام می‌کند و تو قرار است فقط روزی چند ساعت پشت یک میز بنشینی، برگه‌هایی را جابه‌جا کنی، چند تا تلفن بزنی و آخر هر ماه حقوق بگیری. راستش را بخواهید، روزگار این مشاغل راحت و بی دردسر دیگر تمام شده است. تمام کشورهای پیشرفته دنیا تلاش می‌کنند که تا حد ممکن مشاغل دولتی کم شوند و کارها به صورت خصوصی انجام شوند. کشور ما هم سال‌هاست در حال حرکت به همین سمت است. برای همین بسیاری از مراکز دولتی به مرور به بخش‌های خصوصی واگذار شده‌اند و در بخش‌های باقی‌مانده هم تلاش می‌شود، کارها را به صورت پروژه‌های مشخص شده، واگذار کنند و دیگر کسی را بی‌دلیل برای ۳۰ سال استخدام نکنند. ممکن است بعضی‌ها از شنیدن این حرف‌ها ناراحت بشوند، اما راستش را بخواهید این تصمیم به نفع خودمان است و جلوی اسراف سرمایه‌های کشور را می‌گیرد.

یکی دیگر از مشاغلی که روزگارش در ایران تمام شده، استادی دانشگاه است. تا همین ۱۰ سال پیش، خیلی از فارغ التحصیلان دانشگاه می‌توانستند استاد دانشگاه آزاد یا دانشگاه‌های دولتی شوند. چون جمعیت ورودی‌های دانشگاه‌ها زیاد بود و به استادان زیادی احتیاج داشتیم. اما دیگر آن وضعیت تغییر کرده است. در حال حاضر تعداد استادان دانشگاهی ما بیش از نیاز عادی است. برای همین دانشگاه‌ها دیگر تمایل چندانی به استخدام استاد جدید ندارند. اگر هم استاد جدیدی بخواهند، آنقدر تعداد متقاضیان زیاد است. که اصلاً نمی‌شود به آن امیدوار بود. با این حساب ممکن است بگویید: پس ما قرار است چه کاره شویم؟ پاسخ این است: هر کاری که خودتان بتوانید در آن دانشتان را به پول و سرمایه تبدیل کنید. به این شغل‌ها می‌گویند شغل واقعی! مثلاً دانش‌آموزانی که به مدارس کار و دانش و فنی حرفه‌ای می‌روند، باید آنقدر ماهر شوند که پس از پایان دوره متوسطه، در یک کارگاه، کارخانه یا ... مشغول کار شوند. دانش‌آموزانی که به دانشگاه می‌روند و در رشته‌های مهندسی درس می‌خوانند، باید مهارت‌های عملی و کاربردی را یاد بگیرند و با آن مهارت‌ها خودشان شرکت بزنند یا در شرکت‌ها و کارخانه‌ها مشغول کار شوند. اتفاقاً این شغل‌ها خیلی هیجان‌انگیزتر از شغل‌های دولتی هستند. چون مدام باید خلاق باشی و هر روز ممکن است یک اتفاق بزرگ را رقم بزنی. شرکت‌های بزرگی مثل مایکروسافت، گوگل، سامسونگ و ... به همین صورت شکل گرفته‌اند و امروزه درآمدشان حتی از درآمد اکثر کشورهای دنیا بیشتر است.

این سرمقاله را با یکی از موضوعات انشا شروع کردم و می‌خواهم با یک موضوع دیگر به پایان برسانم: «علم بهتر است یا ثروت؟» شاید یک پاسخ این باشد: «علمی که بتوان آن را به ثروت تبدیل کرد!»

سیدامیر سادات موسوی



مدیرمسئول: محمد ناصری  
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهبانو، کاظم طلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرماردی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی  
دستیار دبیر: مریم سعیدخواه  
طراح گرافیک: وهب رامزی  
ویراستار: بهروز راستانی

شمارگان: ۹۲۰۰۰ نسخه  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۸۸۸۴۹۰۹۶ - نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸  
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۵۱۹  
فضای مجازی: @iRoshd  
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی ۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷  
www.roshdmag.ir  
طرح جلد: الهام محبوب

## فهرست

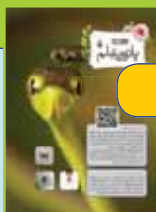
- ۲ این روزها
- ۴ روی پرده
- ۶ ای ایران
- ۸ هنرستان

## ۱۰ خانه پوشالی

- ۱۲ گپ
- ۱۴ جوان پهلوان
- ۱۶ علامت سؤال
- ۱۸ نقشه راه

## ۱۹ باتوق ادبیات

- ۳۱ باتوق علم
- ۳۹ باتوق طنز
- ۴۷ خوراک مغز
- ۴۸ رسیده‌ها و callها







## ۶ دی ولادت امام حسن عسکری (ع)

عبادت به زیاد روزه گرفتن و نماز خواندن نیست؛ بلکه عبادت این است که در امر پروردگار متعال بسیار تفکر شود.

امام حسن عسکری علیه السلام، (تحف العقول، ص ۳۶۲)



## ۸ دی وفات حضرت معصومه (س)

بعد از اینکه حضرت معصومه (س) نامهٔ برادرشان امام رضا (ع) را دریافت کردند، تصمیم گرفتند برای دیدار ایشان از مدینه به توس سفر کنند. اما این سفر راهی به دیدار برادر نداشت. حضرت معصومه (س) در راه بیمار شدند و در قم از دنیا رفتند. بعدها روی محل خاکسپاری ایشان قبه‌ای ساخته شد و مدتها گذشت تا مقبرهٔ ایشان به شکل حرم امروزی در آمد. ژان شاردن، سیاح فرانسوی که در زمان صفویه به ایران آمده بود، نقاشی بالا را از حرم حضرت معصومه (ع) در اواخر قرن ۱۷ کشیده است. ببینید و با نقشهٔ امروزی مقایسه کنید.

## ۱۹ دی ۱۳۵۶ قیام مردم قم

وقتی ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ مقالهٔ «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامهٔ اطلاعات منتشر شد، صدای اعتراض مردم قم پیش از همه به گوش حکومت وقت رسید. در این مقاله که شخصی بنام مستعار احمد رشیدی مطلق آن را نوشته بود، به امام خمینی (ره) توهین شده بود. به دنبال چاپ این مطلب حوزه های علمیه قم و بازار این شهر تعطیل شد و ۱۹ دی مردم به خیابان ها ریختند. بعضی معتقدند، جرقهٔ انقلابی که حدود ۴۰۰ روز بعد شعله ور شد، از اینجا زده شد.



## ۵ دی روزایمنی در برابر زلزله و ...

زلزلهٔ بم در سال ۱۳۸۲، به خاطر ۴۰ هزار کشته‌ای که به جا گذاشت، یکی از غم‌انگیزترین روزه‌های تاریخ ایران بود. این اتفاق سبب شد با نام‌گذاری ۵ دی به این نام، حواسمان به به‌های دیگر و زلزله‌های دیگر باشد. آبان‌ماه امسال، زلزله در کرمانشاه، بار دیگر کشورمان را لرزاند و باعث مرگ صدها نفر از هموطنان عزیزمان شد. چیزی که باز هم همه را شگفت‌زده کرد، حس همدلی و نوع‌دوستی در میان مردم کشورمان بود.

## ۴ دی ولادت حضرت مسیح (ع)



روز تولد حضرت عیسی (ع) هر سال در میان مسیحیان جشن گرفته می‌شود. اما این شادی و احترام فقط مخصوص مسیحیان نیست. این پیامبر اولوالعزم (ع) در میان مسلمانان نیز جایگاه مخصوصی دارد. مسلمانان به معجزات این پیامبر، از جمله سخن گفتن در گهواره، جان بخشیدن به مردگان و ... باور دارند و معتقدند که عیسی (ع) همراه امام زمان (عج) ظهور خواهد کرد. در قرآن نیز بارها و بارها از حضرت عیسی و مادر ایشان نام برده شده است: ۲۵ بار از نام حضرت «عیسی»، ۹ بار از نام «مسیح»، و ۳۱ بار از نام مریم. سال نوی میلادی یک هفته بعد از تولد حضرت عیسی (ع) و کریسمس آغاز می‌شود.

### ارتباط تولد حضرت عیسی و جشن کریسمس

حتماً می‌دانید که روز تولد حضرت عیسی (ع) در میان مسیحیان به روز کریسمس معروف است؛ روزی که برای آن جشن می‌گیرند، درخت کاج تزئین می‌کنند، به هم هدیه می‌دهند و ... اما این مراسم از کجا وارد جشن تولد حضرت مسیح شد؟ می‌گویند کار کار چارلز دیکنز، نویسندهٔ انگلیسی کتاب «سرود کریسمس» است. البته عده‌ای می‌گویند ایدهٔ درخت کریسمس می‌بینیم، ساخته و پرداختهٔ ذهن او است. البته عده‌ای می‌گویند درخت کریسمس را اولین بار پرنس آلبرت (همسر ملکه ویکتوریا) معرفی کرد اما عدهٔ زیادی معتقدند توصیفات دیکنز از آیین های کریسمس در کتاب هایش باعث شده نسل‌های بعد، مراسم این روز را به شکل کنونی برگزار کنند.







چند نکته دربارهٔ امیرکبیر که ممکن است ندانید:

- امیرکبیر، مؤسس مدرسهٔ دارالفنون، هرگز گشایش مدرسه اش را ندید. او کمی قبل از افتتاح دارالفنون به قتل رسید.
- او شوهر تنها خواهر تنی ناصرالدین شاه بود و پدربزرگ محمدعلی شاه بود. تاج الملوک، دختر او، با مظفرالدین شاه ازدواج کرده بود.
- میرزا محمد تقی خان فراهانی همان کسی بود که بعد از مرگ محمد شاه، ولیعهد او، ناصرالدین شاه را از تبریز (محل اقامتش) به تهران آورد تا به تخت سلطنت بنشیند.
- پیکر امیر را در کربلا به خاک سپردند.

## ۲۰ دی ۱۲۳۰ شهادت امیرکبیر

۲۶ دی ۱۳۵۷

شاه یک بار پیش از کودتای ۲۸ مرداد و یک بار پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور فرار کرد. بار اول ماجرا به نفع او تمام شد و او توانست به کشور برگردد اما سفر دوم، بی بازگشت بود.

## فرار شاه



## ۱۷ دی ۱۳۱۴ کشف حجاب

در روز جشن فارغ التحصیلی دختران دانش‌سرای مقدماتی، همسر و دختران رضاخان پهلوی، به همراه همسران مقامات کشوری وقت، برای اولین بار بی‌حجاب در ملاء عام ظاهر شدند. این اقدام شروعی بود برای پیاده کردن قانون کشف حجاب در کشور. قانونی که به اجبار حجاب از سر زنان و دختران سرزمین ما می‌گرفت. قانون کشف حجاب بر خلاف اینکه می‌خواست به اسم تجدد و حضور بیشتر زنان در جامعه، در دل آن‌ها نفوذ کند، باعث شد عدهٔ زیادی از جامعهٔ زنان به خاطر مخالفت با بی‌حجابی خود را در خانه‌ها حبس کنند و یا اینکه شبانه و به دور از چشم مأمورین دولتی در شهر ظاهر شوند.



# دله‌های شیرین

معرفی ژانر سینمایی دلهره‌آور



## معرفی ژانر

ژانر «**مهیج یا دلهره‌آور (Thriller)**» یکی از ژانرهای محبوب سینمایی است. در فیلم‌های مهیج، کارگردان تلاش می‌کند داستان را با ایجاد حس هیجان، ترس، دلهره و تعلیق در تماشاگر پیش ببرد. ژانر مهیج نزدیکی و هم پوشانی زیادی با ژانرهای جنایی، معمایی و ترسناک دارد.

## یادگاری

فیلم «**یادگاری (Memento)**»، به کارگردانی کریستوفر نولان، یکی از فیلم‌های مطرح در ژانر مهیج است. ساختار روایی این فیلم پیچیدگی منحصر به فردی دارد، به طوری که در طول فیلم، سکانس‌های سیاه و سفید روایت خطی و رو به جلوی داستان را پیش می‌برد و سکانس‌های رنگی روایت معکوس و غیرخطی را. این دو روایت در انتهای فیلم با یکدیگر ترکیب می‌شوند و نتیجه‌گیری از آن به عهده مخاطب می‌ماند.



## جزیره شاتر

نمونه‌ای دیگر از فیلم‌های مهیج، فیلم «**جزیره شاتر (Shutter Island)**» به کارگردانی مارتین اسکورسیزی است. لئوناردو دیکاپریو به عنوان بازیگر نقش اول در این فیلم ایفای نقش کرده است.



## فیلم ایرانی

«**بادیگارد**» فیلمی از ابراهیم حاتمی‌کیا، محصول سال ۱۳۹۴ است. این فیلم ژانر مهیج را هم در بر می‌گیرد. بادیگارد در سی و چهارمین دوره جشنواره فیلم فجر در ۶ بخش نامزد دریافت جایزه شد و در نهایت موفق به کسب دو سیمرغ بلورین بهترین جلوه‌های ویژه بصری و میدانی و بهترین بازیگر نقش اول مرد شد.



## بادیگارد

## مشاغل سینمایی

به شخصی که در زمان تولید فیلم، به کمک دوربین فیلم برداری به تصویربرداری از صحنه مورد نظر کارگردان می‌پردازد، فیلم‌بردار می‌گوییم. فیلم‌برداری ممکن است توسط چند نفر که آن‌ها را گروه فیلم‌برداری می‌خوانیم، انجام شود. گروه فیلم‌برداری زیر نظر فیلم‌بردار اصلی یا مدیر فیلم‌برداری به ثبت تصویرها می‌پردازد. تعیین زوایای دوربین‌ها و نورپردازی صحنه نیز از وظایف مدیر فیلم‌برداری است.







# آلفرد هیچکاک

آلفرد هیچکاک را می‌توان نام آشناترین کارگردان سینمای مهیج و استاد ایجاد تعلیق در سینما دانست. هیچکاک ورود به سینما را در سال ۱۹۱۵، یعنی زمانی که ۲۶ ساله بود، با ساخت تیتراژ یک فیلم آغاز کرد. او تا سال ۱۹۷۶، بیش از ۶۰ فیلم را کارگردانی کرد. بنابر این می‌توانیم وی را یکی از پرکارترین کارگردانان تاریخ سینما قلمداد کنیم. فیلم‌های «سرگیجه»، «روانی»، «پنجره پشتی» و «شمال از شمال غربی» از جمله آثار معروف و موفق هیچکاک هستند.



یکی از ویژگی‌های فیلم‌سازی هیچکاک، حضور کوتاه او در فیلم‌هایش است. او به این شیوه بسیاری از فیلم‌های خود را امضا کرده است. در این تصویر از فیلم «پنجره پشتی»، هیچکاک در حال کوچک کردن ساعت دیده می‌شود.



هیچکاک در فیلم «سرگیجه» برای القای حس سرگیجه به تماشاگر، تکنیک معروف به «دالی زوم» را ابداع کرد. در این تکنیک، هم زمان با زوم، دوربین عقب کشیده می‌شود.

یکی از ویژگی‌های فیلم‌های مهیج، وجود «تعلیق» در آن‌هاست. تعلیق به ایجاد حس اضطراب و دلهره در مخاطب از وقایع داستانی گفته می‌شود و معمولاً در ادبیات داستانی و نمایشی از آن استفاده می‌شود. در سینما، معمولاً زمانی تعلیق شکل می‌گیرد که مخاطب وقوع یک رویداد را در ادامه داستان پیش بینی می‌کند، اما بازیگر آن را نمی‌داند.

## تعلیق در سینما



ترین‌های سینمایی

### پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینما

درآمد حاصل از فروش فیلم‌های سینمایی، از طریق فروش گیشه‌ای، انتشار نسخه خانگی و حق پخش تلویزیونی به دست می‌آید. اما از این بین فروش گیشه‌ای معمولاً سهم بیشتری دارد و به همین علت آن را مبنای میزان موفقیت فیلم‌ها در فروش در نظر می‌گیرند. بر این اساس، فیلم «آواتار»، به کارگردانی جیمز کامرون و محصول سال ۲۰۰۹، با نزدیک به ۲/۸ میلیارد دلار فروش گیشه‌ای پرفروش‌ترین فیلم تاریخ سینمای جهان محسوب می‌شود. البته اگر تغییرات شاخص تورم را هم در نظر بگیریم، فیلم «برباد رفته» که در سال ۱۹۳۹ اکران شده است، در رتبه نخست پرفروش‌ترین فیلم‌ها قرار می‌گیرد.



## پایتخت‌های ایران در طول تاریخ

## قزوین

قزوین را باید یک «موزه - شهر» دانست. با گشتی در شهر و اطراف آن می‌توان مجموعه‌ای بی‌نظیر از دیدنی‌ترین آثار از دوران باستان تا امروز را در کنار یکدیگر مشاهده کرد.

**سال ۴۸۳ قمری:** حسن صباح، پایه‌گذار فرقه «اسماعیلیه» قلعه الموت در شمال قزوین را که قلعه‌ای باستانی بود، به تصرف خود درآورد. پیروان حسن صباح از همین دژ مستحکم برای نزدیک به ۱۷۵ سال موجبات ترس حکام، پادشاهان و مخالفان خود را در نیمی از جهان آن روز فراهم آوردند. قلعه الموت و دامنه‌های آن امروز از مهم‌ترین جاذبه‌های گردشگری ایران است.

**سال ۶۱۷ قمری:** مغولان در این تاریخ به قزوین یورش آوردند. مردم و سپاهیان به مدت سه روز سرسختانه در دژها با سربازان مغول مبارزه کردند، اما مغولان بالاخره وارد شهر شدند. بسیاری از زنان از ترس اسارت دست به خودکشی زدند و بسیاری خود را در چاه آب انداختند. گروه کثیری از مردم به مسجدها پناه بردند، اما به دستور فرمانده مغول مسجد به آتش کشیده شد. در این حمله ۵۰ هزار تن از مردم قزوین و سپاهیان جان باختند و شهر قزوین به ویرانه‌ای تبدیل شد.

**سال ۶۵۴ قمری:** فتح قلعه الموت به دست هلاکوخان، پایان قدرت اسماعیلیان در ایران و تصرف قزوین توسط ایلخانان بود. مردم قزوین در دوران حکومت ایلخانان و به ویژه در زمان غازان‌خان، به دلیل مالیات‌های سنگین فشار بسیاری را متحمل شدند. تا آنجا که برای رهایی از ظلم ایلخانان حتی فرزندان خود را در مقابل اندک پولی به رهن می‌گذاشتند، اما شهر قزوین در این دوره پس از رکودی نسبی رونق دوباره‌ای یافت. از این دوره آثاری مانند بنای «امامزاده شاهزاده حسین»، مدرسه «التفاتی» و آرامگاه حمدالله مستوفی به یادگار مانده است.

**سال ۹۶۲ قمری:** شاه تهماسب در سال ۹۶۲ قمری پایتخت را از تبریز به قزوین انتقال داد. با انتخاب قزوین به پایتختی، دوران شکوفایی آن آغاز شد. در این دوره جمعیت شهر به ۳۵۰/۰۰۰ نفر رسید و موقعیت قزوین با توجه به استقرار دولت شیعه در آن از اهمیت بسیار برخوردار شد. بسیاری از شیعیان از نقاط گوناگون کشور، چون تبریز به قزوین کوچ کردند.

## پایتخت خوش‌نویسی ایران

در کنار موقعیت اجتماعی و سیاسی، قزوین از نظر هنر و معماری نیز جایگاه ویژه و ممتازی یافت. شاه تهماسب که خود علاقه بسیار به معماری،

هزاره هفتم قبل از میلاد: با وجود آنکه برخی از مورخان، بانی قزوین را شاپور اول ساسانی می‌دانند که به‌منظور جلوگیری از تهاجمات قبایل ساکن در ارتفاعات گیلان و غرب مازندران این شهر را بنا نهاد و آن را «شادشاپور» نامید، اما براساس یافته‌های باستان‌شناسی در تپه‌ها و محوطه‌های باستانی دشت قزوین، قدمت استقرار انسان در این منطقه به هزاره هفتم قبل از میلاد می‌رسد.

**دوران باستان:** قزوین در دوره باستان، از زمان مادها تا ساسانیان، همواره اولین سد دفاعی در برابر مهاجمان اقوام شمالی بود تا آنکه بالاخره شاپور، پسر اردشیر بابکان، ضمن بازسازی و گسترش استحکامات گذشته، شهری نظامی را پایه‌گذاری می‌کند که بعدها هسته اولیه شهر قزوین را به وجود آورد.

**سال ۲۴ قمری:** در این سال، قزوین توسط اعراب مسلمان فتح شد و اهالی این شهر مجبور به پرداخت جزیه شدند.

**سال ۱۷۶ قمری:** در حدود سال ۱۷۲ هجری، علویان دیلم بار دیگر قیام کردند و توانستند به رهبری یحیی‌بن عبدالله قزوین را به مدت دو سال تحت فرمانروایی خود قرار دهند. هارون الرشید، به‌منظور پایان دادن به حرکت‌های دیلمیان، فضل پسر یحیی برمکی را برای بازگیری قزوین و دیگر مناطق به سوی دیلمان روانه ساخت. یحیی‌بن‌عبدالله با امان‌نامه هارون تسلیم شد، ولی هارون به امان‌نامه خود توجهی نکرد و یحیی‌بن‌عبدالله در زندان به فرمان خلیفه به قتل رسید. به این ترتیب، فرمانروایی علویان بر قزوین در سال ۱۷۶ هجری به پایان رسید.

**سال ۲۵۰ قمری:** با قدرت یافتن حسن‌بن‌زید علوی (داعی کبیر) در طبرستان و تشکیل حکومت «سادات زیدیه»، قزوین نیز به تصرف آنان درآمد. حکومت زیدیه در قزوین پس از دو سال به دست نیروهای خلیفه عباسی به پایان رسید.

**سال ۴۳۳ قمری:** در این سال طغرل پادشاه «سلجوقی» قزوین را به تصرف خود درآورد. قزوین طی مدت حکومت سلجوقیان از اعتبار بسیار بالایی برخوردار بود. از آثار به جای مانده از دوران سلجوقیان در قزوین «مدرسه حیدریه» و مسجد جامع است.





اثری از میرعماد قزوینی

## امامزاده شاهزاده حسین

کاروان‌سرای درون شهری ایران بود و به بازار قدیم شهر ملحق شد. احداث این مجموعه کاروان‌سرا، زمانی که قزوین مرکزی برای مبادلات تجاری شده بود، رونق اقتصادی شهر را دو چندان کرد. با آغاز فعالیت نهضت مشروطه، این شهر خانه دوم مشروطه خواهان شد و مردمان آن از هیچ کمکی به آزادی خواهان دریغ نکردند. از دیگر اتفاقات در دوران قاجاریه، ملاقات رضاخان میرپنج با نماینده انگلستان در گراند هتل قزوین بود. در این ملاقات بود که نطفه کودتای سوم اسفند برای براندازی حکومت قاجاریه بسته شد. طی حکومت پهلوی، قزوین به عنوان یک شهر صنعتی شناخته شد و اولین شهر صنعتی ایران به نام شهر صنعتی البرز در این شهر ساخته شد.

**سال ۱۳۷۶ شمسی:** از مهم‌ترین رخدادها اجتماعی و سیاسی قزوین در دوران پس از انقلاب، ماجرای استان شدن قزوین بود که در روزهای پایانی خرداد سال ۱۳۷۶ با رأی نمایندگان مجلس به تصویب رسید. تحولات عمرانی، کشاورزی و صنعتی، گسترش شبکه حمل و نقل، گازرسانی به بیشتر نقاط شهری و روستایی، تأسیس دانشگاه بین‌المللی قزوین و همچنین احداث بوستان ملی «باراجین» قزوین با مساحت ۱۵۰۰ هکتار و دهکده حیات طبیعت را با مساحت بالغ بر ۷۰ هزار متر مربع که امروز به زیستگاهی برای حیوانات و مرکزی برای جلوگیری از انقراض حیوانات در خطر نابودی، تبدیل شده است، باید از مهم‌ترین اقدامات انجام شده پس از پیروزی انقلاب اسلامی در قزوین دانست.

شاید فکر کنید، اولین جایی که در ایران دارای یک خیابان واقعی شد، شهر تهران بود. اما این‌طور نیست. اولین خیابان ایران، خیابان سپه قزوین است که ساخت آن به زمان صفویان و سلطنت شاه طهماسب صفوی در زمانی بر می‌گردد که قزوین پایتخت او بود.

خوشنویسی و نگارگری داشت، با گردآوردن هنرمندان در قزوین، ضمن تقویت مکتب هنری قزوین، مشوق هنرمندان و معماران در خلق آثار بی‌نظیر و منحصر به فرد شد. هنر خوش‌نویسی قزوین که توسط خطاطانی همچون میرعماد، میرزا محمد علی خیارچی قزوینی، عبدالمجید طالقانی و ملک محمد قزوینی پایه‌گذاری شد به قدری پیشرفت کرد که تا امروز قزوین به عنوان پایتخت خوش‌نویسی کشور نامیده می‌شود. همچنین، نگارگری و نقاشی به لطف هنرمندانی مانند استاد محمد قزوینی به اوج شکوه خود در این دوران دست یافت. بناهای ساخته شده در زمان شاه تهماسب با بهره‌گیری از ذوق و سلیقه مهندسان و هنرمندان مکتب قزوین، الگو و نمونه‌ای شدند برای شاه عباس در بازسازی اصفهان. بناهایی همچون کاخ چهل ستون، سردر عالی‌قاپو، بنای اولیه بازار و دولتخانه یا ارگ صفوی از جمله این آثار هستند.

پس از مرگ تهماسب میرزا، آشفتگی و شورش عظیمی پایتخت را فرا گرفت که طی حکومت جانشینان وی، یعنی اسماعیل میرزا و محمد خدابنده، ادامه یافت تا آنکه نوبت به حکومت شاه عباس اول رسید.

**سال ۹۹۶ قمری:** با آغاز حکومت شاه عباس اول هرچند آرامش و امنیت به این شهر بازگشت، اما این دوران دوامی نیافت. در سال ۱۰۰۶ شاه‌عباس پایتخت را به اصفهان منتقل کرد و در نتیجه قزوین به یکباره موقعیت سیاسی خود را از دست داد. جمعیت آن رو به کاهش گذاشت و بدین ترتیب دوره آبادانی و پیشرفت قزوین نیز پایان یافت.

از این زمان تا به قدرت رسیدن حکومت قاجاریان، هر چند قزوین برای مدت زمان بسیاری کوتاهی در زمان آخرین پادشاه صفوی، یعنی تهماسب‌میرزا، بار دیگر پایتخت شد، اما آنچه از این دوران در خاطره تاریخ به جای مانده، بیشتر جنگ، کشتار و ناآرامی است.

با آغاز دوره قاجار، قزوین نیز وارد دوران جدیدی از تاریخ خود شد. این شهر، هرچند بیشتر یک ایالت با حاکمی منتخب از تهران بود، اما در سراسر دوره قاجار از جمله مناطق با اهمیت و پر رونق محسوب می‌شد. با وجود این، شهر در زمان حکومت باقرخان سعدالسلطنه و در زمان ناصرالدین شاه بیشترین نزدیکی را به دوران شاه تهماسب پیدا کرد. از اقدامات مهم این حکمران، ساخت مجموعه سعدالسلطنه است که دارای بزرگ‌ترین مجموعه



# سنگ آمیزی

سنگ‌ها دنیایی آرام و دوست داشتنی دارند.

برای دست یافتن به دنیایشان کافی است کمی به آن‌ها نزدیک‌تر شوی، آن‌ها را لمس کنی و با تمام وجود حس کنی هر کدام آن‌ها می‌توانند به دوستی برای تو تبدیل شوند که قصه‌های پر فراز و نشیب زندگی‌شان را برایت بازگو کنند. به شرط آنکه دست به کار شوی و با قلم‌مو و رنگ‌هایت از دل آن‌ها یک دوست و یادگاری زیبا بسازی.

## وسایل مورد نیاز

سنگ - چسب یک دو سه - رنگ گواش یا اکریلیک - افشانه براق کننده (کیلر) - قلم‌مو - سنجاقل گل سینه - حلقه‌های انگشتر - بند چرمی



۲

بعد از خشک شدن رنگ، زمینه طرح را با مداد روی سطح می‌کشیم. (اگر زمینه سنگ تیره بود طرح را با مداد سفید بکشید.)



۱

سطح رویی سنگ را رنگ می‌کنیم. (از رنگ زمینه خود سنگ هم می‌شود استفاده کرد)



۳

با رنگ گواش یا اکریلیک و با یک قلم‌موی خیلی ریز (شماره چهار صفر یا پنج صفر) طرح را روی سنگ رنگ گذاری کنید.





پس از پایان کار مدتی صبر کنید تا کاملاً خشک شود



بعد از خشک شدن رنگ روی آن را افشانه کیلر بزنید تا رنگ براق، ثابت و قابل شست و شو شود.



با چسب یک دو سه پشت کار را گیره بچسبانید



با سوراخ کردن سنگ‌ها توسط دریل می‌شود از آنها به عنوان آویزهای گردنبند استفاده کرد.



با چسباندن یک سنجاق به عنوان پیکسل یا گل سینه، با چسباندن سنگ روی حلقه به عنوان انگشتر، یا با چسباندن یک آهن‌ربا، از سنگ اثر هنری بسازید.



# سودای تفرقه

## {تجزیه طلبی}

از روز نخست پیروزی انقلاب اسلامی و در حالی که نظام نوپا شکل نیافته بود و حتی پیش از برگزاری همه پرسی «جمهوری اسلامی»، ادعاهایی برای تجزیه مناطقی از کشور، از جمله کردستان، در گوشه و کنار شنیده شد. بخش عظیمی از اسناد لانه جاسوسی مربوط به کردستان است. این مجموعه از اسناد دو کتاب شده است: کتاب اول حاوی یک جزوه پژوهشی از «سازمان سیا» با نام «نظری کلی بر مسئله کردها» است. مابقی کتاب اسناد مربوط به مداخله در کردستان در سال‌های قبل و بعد از انقلاب را دربر می‌گیرد. کتاب دوم مربوط به عملیات‌های سازمان سیا است که قسمت اعظم آن از اسناد رشته‌رفته شده به دست آمده است.

در ادامه تنها به چند مورد از اسناد لانه جاسوسی در این زمینه اشاره می‌کنیم. یکی از اسناد نشان می‌دهد فردی به نام سنت مارتین که کانادایی و رئیس یک شرکت آمریکایی بوده است، از طریق یک واسطه به سیا اطلاع می‌دهد؛ «در خرداد ۱۳۵۸، او و همسرش برای چند هفته به کردستان رفتند و با چند رهبر مهم کرد، از جمله رحیم سیف قاضی، ملاقات کردند. سیف قاضی به همراه دیگر اعضای فامیل قاضی به سنت مارتین گفتند که خواستار کمک او هستند تا به قدرت‌های غربی پیام دهند که نهضتشان محتاج کمک غرب است و آن‌ها در تلاش برای تضمین آن کمک‌ها، مایل‌اند راهی برای ارتباط با غرب بازکنند.» این سند با وضوح بیشتری از راینزی جدایی‌طلبان برای کسب حمایت‌های آمریکا سخن می‌گوید.

حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی اظهار داشت:

«ما آمریکا را از اول دشمن خود می‌دانستیم و اکنون نیز آتش افروز اصلی این جنگ می‌دانیم. ما احتمال می‌دهیم، آمریکا قدم‌های بزرگتری هم بردارد. اما آنچه که نتیجه نهایی جنگ است اینکه اگر آمریکا مستقیماً هم مداخله کند، کاری نمی‌تواند از پیش ببرد. نه ما از ویتنامی‌ها کمترین و نه آمریکا از آن زمان قوی‌تر است.»



ادموند ماسکی، وزیر خارجه جدید آمریکا گفت: «۵۲ گروگان آمریکایی در موعد مقرر آزاد خواهند شد ولی آزادی آن‌ها قریب‌الوقوع نیست»

صادق طباطبایی، از سوی دولت ایران و وارن کریستوفر، معاون وزارت خارجه آمریکا در شهر بُن آلمان غربی به طور محرمانه ملاقات کردند و پیرامون آزادی گروگان‌ها به مذاکره پرداختند. در این دیدار، طباطبایی ضمن اعلام شرایط ایران برای آزادی گروگان‌ها که چند روز پیش توسط رهبر انقلاب اعلام شده بود، گفت: «ایران متعهد می‌شود، دو روز پس از امضای قراردادی میان ایران و آمریکا، گروگان‌ها آزاد خواهند شد.» در این جلسه طباطبایی اصرار داشت که موضوع پیش از فرا رسیدن اولین سالگرد گروگان‌گیری خاتمه یابد.

۲۷ و ۲۵ شهریور



## { تجویز سناریو }

در یکی از اسناد «خیلی محرمانه» سفارت آمریکا، یکی از دیپلمات‌های آمریکایی به نام جان گریوز (John Graves) می‌گوید: «به نظر من حداقل دو سناریو وجود دارد که می‌توان آشوب به پا کرد و باعث سقوط نهایی آنان شد.»

**سناریوی اول:** تحریک نیروهای رو به تفرق ناشی از نارضایتی‌های نژادی و منطقه‌ای که اگر به نحو نامناسبی با آن‌ها برخورد شود، می‌تواند سبب بسته شدن حوزه‌های نفتی و رکود در اقتصاد سنتی شوند، و یا ناسیونالیسم آن‌قدر بی‌اثر می‌شود که توده‌های مردم از عدم استعداد و توانایی رهبران اسلامی خود ناراضی و ناامید شوند.

**سناریوی دوم:** ایجاد اختلاف در میان محصلان مدرسه‌ها و دانشجویان دانشگاه‌ها که این نیز می‌تواند به بروز نارضایتی عمومی و خشونت بینجامد و سبب به وجود آمدن همان دوره‌های ۴۰ روزه شهادت طلبی شود که به سقوط شاه منتهی شد. (اسناد لانه جاسوسی، ص ۱۳۱-۱۳۲).

در یک سند دیگر به تاریخ ششم اوت ۱۹۷۹ (۱۳۵۸/۵/۱۵) و دارای طبقه‌بندی «سری» آمده است: «کردها ممکن است از قدرت کافی برای تضمین خود مختاری بیشتر برای خود در غرب ایران برخوردار باشند، اما ما در حال حاضر فکر می‌کنیم که آن‌ها قادر به بسط قدرت و نفوذ خود در جهت براندازی دولت نیستند. اگر کردها، آذربایجانی‌ها، اعراب و سایر گروه‌های قومی تلاش‌های خود را هماهنگ کنند (اغتشاش هم زمان) و در جهت مشترک سرنگونی دولت کنونی با یکدیگر همکاری و از یکدیگر حمایت کنند، به عقیده ما آن‌ها امکان موفقیت دارند.» (پیشین، ص ۱۵۲).

در سندی که از یکی از پایگاه‌های جاسوسی آمریکا در ایران (اصفهان) کشف شده بود، یکی از افسران اطلاعاتی «سیا» در تاریخ نوزدهم ژوئن ۱۹۷۹ (۱۳۵۸/۳/۲۹) اظهار می‌دارد: «تمام بذرهای یک جنگ داخلی در ایران کاشته شده است. ما تسلیحات زیادی داریم. گروه‌های زیادی در ایران همه آماده جنگ هستند. ما در آستانه موفقیت و پیروزی هستیم.»

مذاکره مقامات  
الجزایر و  
آمریکا درباره  
گروگان‌ها آغاز  
شد.

۲۱ آبان



انتخاب رونالد  
ریگان، نامزد حزب  
جمهوری خواه به ریاست  
جمهوری آمریکا.

۱۵ آبان

محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر  
ایران که به منظور شرکت در  
اجلاس مجمع عمومی سازمان  
ملل به نیویورک سفر کرده با  
خانم کاترین کوب همسریکی از  
گروگان‌های آمریکا و رئیس اف.  
ال. گ دیدار کرد و درباره سلامتی  
گروگان‌ها به وی اطمینان داد.

۲۵ آبان

پانوش:  
۱. در یکی از اسناد لانه جاسوسی  
چنین آمده است: «در تماس‌هایی  
که با تبعیدیان ایرانی در اروپا  
داریم، خیلی الزامی است که  
هیچ گونه اثری باقی نماند  
که نشانگر آن باشد که دولت  
آمریکا قصد مداخله در جریان  
داخلی ایران را دارد، یا اینکه با  
گروه‌هایی که علیه دولت جدید  
ایران، نقشه می‌کشند، همکاری  
می‌کند.» (اسناد لانه جاسوسی  
۱۸۴).

۲. Edmond Moskie.  
۳. Cathryn Koob.  
۴. Family Liuvson Action Group.

نحوه و  
مشکلات آزادی  
سپرده‌های  
ایران در  
آمریکا از  
سوی مقامات  
آمریکایی اعلام  
شد.

۲۰ آبان

مسئولیت  
نگهداری  
گروگان‌ها  
به دولت  
سپرده شد.

۴ آبان

مقامات  
آمریکایی شرایط  
ایران را برای  
آزادی گروگان‌ها  
رد کردند.

۱۳ آبان





# معمولی‌های قهرمان

معمولاً افراد موفق یک الگو یا یک محیط مطلوب اجتماعی را در کنار خود داشته‌اند. منظورم از محیط مطلوب نازپروردگی نیست. مثلاً شما شاید پولدار نباشید اما به واسطهٔ یک دایی هنرمند، استعداد هنری تان کشف می‌شود و او را الگوی خودتان می‌کنید. یا مثلاً زندگی در کنار یک سیاستمدار ناخودآگاه قواعد بازی سیاسی را به شما می‌آموزد؛ اما همیشه استثناهایی هم وجود دارند. سپهر، امین و علیرضا نوجوان‌هایی معمولی هستند که نه پدرشان پزشک است، نه مادرشان قهرمان فیزیک هسته‌ای و نه برادرشان عضو تیم ملی؛ اما سپهر، امین و علیرضا در آینده حتماً الگوی خیلی‌ها خواهند شد. چراکه از همین حالا به طرز عجیبی صبور و بااخلاق‌اند و معنی شکست و موفقیت را می‌دانند. این یادداشت، گزارشی دربارهٔ سه قهرمانِ مقاومِ کاراته و دومیدانی است.



## شهرت و اخلاق

### سپهر حسن شاهی / قهرمان جهانی کاراته

سپهر پسر محبوبی است. از آن پسرهایی که احتمالاً در جمع جوانان دبیرستانی نجسبِ دوعالم به حساب می‌آیند اما سامورایی درونشان فعال است. او ۷-۸ سال تا گرفتن اولین مقام عرق ریخته و می‌گوید این دو سالی که پایش به مسابقات جهانی رسیده گاهی حتی فرصت دوش گرفتن را هم پیدا نمی‌کند. چه برسد به درس خواندن.

جالب اینکه علی‌رغم رزمی‌کار بودنش اهل دعوا نیست. اهل حرف‌زدن هم نیست؛ وقتی تیمش می‌بازد عذاب وجدان می‌گیرد! می‌گوید: «کار گروهی برای بسکتبالیست‌ها یا تیم‌هایی که از همان ابتدا به گروه عادت کرده‌اند، راحت است اما ما گاهی تا یک سال بعد از مسابقه هنوز عذاب وجدان باختی که تقصیر خودمان بوده را داریم». سپهر می‌گوید: «مهم نیست بقیهٔ بچه‌ها به رویمان بیاورند یا نه؛ از دست وجدانمان خلاص نمی‌شویم...»

یکی از قشنگی‌های ورزشی که سپهر و امین انتخابش کرده‌اند، اخلاق است. کاراته‌کاران مجروح می‌شوند اما بین تمام افرادی که در حوزه ورزش باهم صحبت کرده بودیم، سپهر و امین تنها کسانی هستند که از مدارا با داوران، مربی‌ها و حتی رقیبشان صحبت می‌کنند. سپهر آرزوی

غیرورزشی‌ای ندارد اما دلش می‌خواهد به خاطر اخلاق تحویلش بگیرند، نه شهرت. البته اعتراف می‌کند وقتی بعد از ۳-۴ مسابقه انتخابی بالاخره به تیم ملی رسید هم خودش و هم مادرش، هردو پشت تلفن گریه کردند؛ اما بهترین خاطره‌اش محدود به یک روز خاص نیست و تمام این دو سالی که تمریناتش جدی شده را دوست دارد.



## سامورایی درون

### امین شیعی / قهرمان کشوری کاراته

امین اوایل در خود شهر شیراز زندگی نمی کرد. تا دو سال همیشه از بین چهار نفر مسابقات سوم می شده و وقتی به شیراز می آیند کاراته را می بوسد و کنار می گذارد. می گوید مربی ها حتی «به اندازه گوشزد کردن اشتباهاتش» به او توجه نمی کردند. بعد از یک مدت هم سراغ فوتبال می رود. تا مقام دوم استانی می رسد اما پدرش به خاطر هزینه های بالای این رشته با ادامه دادنش مخالفت می کند.

با سامورایی درون امین آنجا آشنا می شویم که با تمام مخالفت های پدرش بازهم می گوید وقتی می باختم فقط بابا تشویقم می کرد و تنها پشتوانه اش را پدرش معرفی می کند. تازه این اول کار است. از یکجایی به بعد حال و هوای امین، عرفانی می شود. چرا که وقتی در مسابقات از یک نفر می برد علی رغم تمام حال خوشش یاد شکست های خودش افتاده



و دلش برای رقیب می سوزد! امین خیلی پاندای کنگفوکار طور می پذیرد مربی بعد از قهرمانی باید جمعش کند تا مغرور نشود. به خاطر همین است که امین چیزی به اسم «آرامش درون» در خود دارد.

“

”

## اژدها وارد می شود

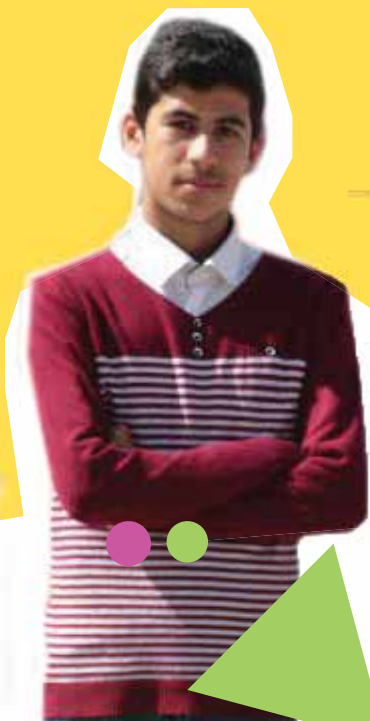
### علیرضا نوروزی / قهرمان آسیایی دومیدانی

علیرضا دوندۀ تنهایی است که هیچ علاقه ای به ورزش های جمعی ندارد. از چهار سال پیش شروع به دویدن کرده و یک بار بعد از چهارم شدن در ناحیه، دویدن را بوسیله و کنار گذاشته اما دو سال بعد - علی رغم تمام مخالفت های پدرش - خیلی اژدها وارد می شود، دوباره وارد میدان شده و حالا یک قهرمان کشوری است. یک بار وسط مسابقه ماهیچه های پای علیرضا تصمیم گرفتند دیگر همراهش نیایند. او آن روز به شدت مصدوم شد اما به خاطر سفرهای خارجی هم که شده تصمیم گرفت به صحت و سلامت کامل برگردد و آن قدر خوب بشود تا دوباره به اردوها اعزامش کنند. علیرضا خاطره خوبی از اردوهای دانش آموزی داخلی ندارد. معلوم نیست چرا مسئولان فکری برای غذاخوری های این ملی پوشان، دلاوران و نام آوران ایرانی نکردند چرا که آن ها باید هشت کیلومتر پیاده از خوابگاه راه بروند تا به عدس پلو برسند و وقتی همان هشت کیلومتر را برگشتند و دیگر عدس پلویی در بدنشان باقی نمانده. تازه بلافاصله فردا صبحش باید در مسابقات صحرانوردی شرکت کنند و شب در دمای منفی پنج درجه سرما بخورند و پس از آن بروند برای مسابقات ورودی آسیا. این چه وضعیه؟

از اوضاع بد روزگار ورزشی همین بس که به خودت می آیی و می بینی از پس معلم فیزیک و حسابان و قدرترین رقیب های کشوری برآمدی

اما جلوی دو تا ویروس میکروسکوپی زانو زدی و له و لورده افتاده ای گوشه رینگ. علیرضا قهرمان عجیبی است. او احتمالاً به جای لوسیون اکسیر جاودانگی به خودش میزند که تا الان ناامید نشده و گرنه واقعاً آسان نیست که به خاطر دست ابرو باد و مه و خورشید و فلک؛ و ضعف هم تیمی هاییت به اعماق جدول سقوط کنی اما بازهم دست از دویدن برنداری.

علیرضا دوندۀ تنهایی است اما به گفته خودش تقریباً با همه رقیب های سرسخت تمرینی اش مشورت می کند و اشتباه های یکدیگر را مرور می کنند. شاید به خاطر همین، علیرضا امروز قهرمان است.





## نیرو و راستی



### زوسی که مدال نگرفتند اما قهرمان شدند

دنیای ورزش مملو از بزرگانی است که حتی یک مدال هم در زندگی خود نگرفته‌اند، اما خدمات آن‌ها به ورزش بیشتر از هر قهرمانی است.

زنیرو بود مرد را راستی

ز سستی گزی زاید و کاستی

همه ما این شعر را در کودکی در کتاب‌های خود دیده‌ایم، شاید خیلی از ما بی‌تفاوت از کنار آن گذشته‌ایم اما همین بیت به ظاهر ساده ایده‌ای جالب در ذهن **منوچهر مهران** ایجاد کرد؛ جرقه‌ای که سال‌های سال ورزش ایران را به حرکت درآورد. مهران در سال ۱۲۹۱ در مشهد متولد شد. پسری به شدت علاقه‌مند به ورزش که از همان دوران مدرسه به فوتبال، دوومیدانی، اسکی و کوه‌نوردی می‌پرداخت. پس از دوران تحصیل در دبیرستان، منوچهر به خدمت سربازی رفت و آن‌گاه در مدرسه‌های مشهد به عنوان معلم ورزش کار خود را آغاز کرد. در پاییز سال ۱۳۱۸ به تهران سفر کرد و کمی بعد یک تیم کوه‌نوردی با نام «پیکار» تشکیل داد.

اندکی بعد او با **منیر جزنی** ازدواج کرد. این زوج تصمیم گرفتند در طبقه سوم خانه خود زندگی کنند و دو طبقه دیگر را به صورت کامل به ورزش اختصاص دهند. به این ترتیب باشگاه «نیرو و راستی» را تأسیس کردند. در طبقه اول خانه ورزشکاران رشته‌های وزنه‌برداری و کشتی تمرین می‌کردند و در طبقه دوم هم پینگ‌پنگ بازان مسابقه می‌دادند. اما باز هم این زوج به این قانع نشدند. آن‌ها در سال ۱۳۲۲ مجله «نیرو و راستی» را تأسیس کردند که تمام مطالب آن به ورزش اختصاص داشت. برای چاپ

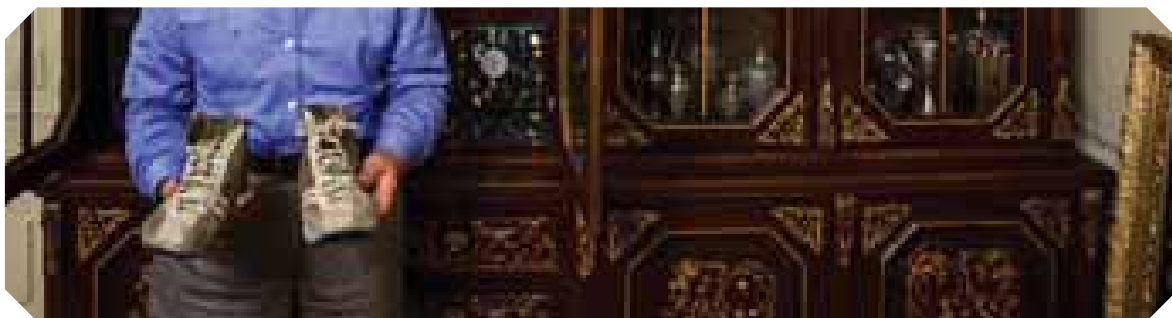
آن تمامی هزینه‌ها را از جیب خود پرداختند و کسی کمکی به آن‌ها نکرد. در این مجله، علاوه بر اتفاقات مهم ورزش جهان، آموزش ورزش‌های گوناگون نیز منتشر می‌شد و علاقه‌مندان با مطالعه این نشریه روز به روز بیشتر با ورزش انس می‌گرفتند. در آن زمان هیچ نشریه ورزشی، نه در ایران بلکه در سطح آسیا هم وجود نداشت و کار این زوج یک شاهکار بود. سرانجام در سال ۱۳۲۶ و روز ۱۹ آذرماه منوچهر در اثر بیماری قلبی از دنیا رفت، در حالی که تنها ۳۵ سال داشت. در آخرین روزهای عمرش پزشکان گفته بودند سر و صدا برای او مضر است و ورزشکاران تیمش تمرین نمی‌کردند، اما او می‌خواست آن‌ها همچنان تمرین کنند. پس از مرگ منوچهر، همسرش راه او را ادامه داد و نشریه را تا سال ۱۳۳۲ منتشر کرد. باشگاه نیز به کار خود ادامه داد. منیر پس از آن باز هم از پای ننشست. ترجمه کتاب «کلبه عمو تم» که بسیاری از ما خوانده‌ایم، و همچنین کتاب «زیباتر از پیروزی» که به بازی‌های المپیک اختصاص دارد، از جمله ترجمه‌های منیر مهران، هستند.



### محمود ملاقاسمی فرنگی کار عضو تیم ملی کشتی آزاد!

وی به سرعت پیشرفت کرد و در سال ۱۳۲۹ در رقابت‌های قهرمانی کشور در هر دو رشته آزاد و فرنگی به مقام قهرمانی رسید.  
ملاقاسمی نخستین بار همراه تیم ملی کشتی فرنگی ایران راهی رقابت‌های جهانی ۱۹۵۰ استکهلم شد. یک سال بعد در وزن نخست، در ترکیب تیم ملی کشتی آزاد قرار گرفت و در رقابت‌های جهانی ۱۹۵۱ هلسینکی، پس از علی یوجل از ترکیه، به مدال نقره جهان دست یافت. ملاقاسمی اولین مدال آور کشتی ایران در المپیک نیز بود. وی در سال ۱۹۵۲ مدال برنز المپیک هلسینکی را از آن خود ساخت. ملاقاسمی از دهه ۱۳۴۰ شمسی به داور کشتی روی آورد و به مدت دو دهه در مسابقات داخلی و بین المللی قضاوت کرد.

در میان تمامی کشتی گیران آزاد و فرنگی ایرانی که در مسابقه‌های متفاوت شرکت داشته اند، محمود ملاقاسمی ویژگی منحصر به فردی دارد. او هم در مسابقه‌های جهانی آزاد و هم در رقابت‌های فرنگی جهان شرکت داشته است! ملاقاسمی در سال ۱۳۰۸ در تهران به دنیا آمد. پدرش را در کودکی از دست داد و مجبور شد در آن سنین نان آور خانواده شود. ابتدا با دستفروشی مشغول به کار شد و چندی بعد پس از تهیه چرخ زیگزاگ دوزی به خیاطی پرداخت.  
محمود ۱۶ ساله بود. یکی از دوستانش که در سبزه میدان بساط می‌کرد، دوینده‌ای پارچه‌ای برای او خرید. محمود بدون کفش و با همان دوینده تمرینات کشتی را زیر نظر آندره گوالوویچ در باشگاه نیرو و راستی آغاز کرد.





# معمای پیشرفت

آیا دین و دین‌داری با پیشرفت در تعارض است؟



- مگر ممکن است کسی قدر و ارزش نفت را نشناسد؟!  
- «طلای سیاه» کمترین تعبیری است که مترادف واژه نفت واقع شده.

- نفت یعنی ثروت.

- نفت یعنی قدرت.

پس:

• در اینکه نفت سرمایه‌ای گران‌بها و بی‌بدیل محسوب می‌شود، کمترین شك و تردیدی نیست.

• عموم کشورهای که فقیر و عقب‌افتاده و جهان سوم محسوب می‌شوند، به عبارت دیگر، عموم این کشورهای فقیر، روی گنج‌هایی بی‌نظیر و تجدید ناپذیر نشسته‌اند.

• اغلب کشورهای مرفعی و توسعه یافته فاقد ذخایر نفتی هستند و نیاز حیاتی به این منبع انرژی را از کشورهای دیگر تأمین می‌کنند. لطفاً برگردید به ابتدای بحث!

آیا از جمع بستن این سه واقعیت می‌توان به این نتیجه رسید که: دلیل فقر و بدبختی و عقب‌افتادگی کشورها وجود ذخایر نفتی در آن ممالک است؟

آیا نفت - این طلای سیاه - فی‌نفسه می‌تواند موجب فقر و بدبختی و عقب‌ماندگی یک کشور بشود؟!

هیچ عقل سالمی نمی‌تواند این نتیجه‌گیری را بپذیرد، به این سؤال پاسخ مثبت بدهد و نفت را عامل فقر و فلاکت و بدبختی کشورها به شما بیاورد.

عقل سالم و منطق درست در مواجهه با این صورت مسأله چه می‌گوید؟

به این دلیل که عموم کشورهای فقیر و محروم و عقب افتاده از ذخایر نفتی برخوردارند نمی‌توان ارزش نفت را زیر سؤال برد. یا وجود ذخایر نفتی را عامل فقر و فلاکت و بدبختی به شمار آورد.

اگر کشوری یا کشورهایی علیرغم داشتن ذخایر نفتی همچنان در فقر و فلاکت و بدبختی به سر می‌برند، دلایل عقب ماندگی‌شان را در جاهای دیگری باید جستجو کرد، نه در نعمتی که ارزش وجودی آن تردید ناپذیر است.

حالا لطفاً برگردید به ابتدای بحث و سؤال و جواب‌هایی که پیرامون دین و کشورهای پیشرفته و عقب افتاده مطرح شد. و خودتان زحمت انطباق این مثال را با آن بحث بکشید و نقش و سهم دین را در رشد و توسعه یا فقر و عقب‌ماندگی کشورها ببینید و ببینید که در کجا باید به دنبال دلایل خوشبختی یا بدبختی کشورها بگردید.

برخی معتقدند که در جهان امروز، هرچه تمدن، پیشرفت، قدرت و توسعه است، از آن کشورهایی است که با دین میانه‌ای ندارند و هرچه فقر، بدبختی، فلاکت، ظلم و تبعیض است، نصیب کشورهایی است که اهل اعتقاد به دین و مذهب‌اند.

اگر بگویید که این حرف، قضاوتی بی‌پایه و اساس است یا این قاعده، کلی نیست، برایتان آن قدر مصداق و نمونه از هر دو سو می‌آورند که چاره‌ای جز پذیرش نداشته باشید.

آن‌ها می‌گویند: مگر کشورهای آمریکا، روسیه، چین و انگلیس، قدرت‌های برتر جهان محسوب نمی‌شوند؟ آن قدر که می‌توانند تمام تصمیمات کشورهای جهان را با حق و تو، زیر پا بگذارند و حرف خودشان را بر کرسی بنشانند؟ آیا کشورهایی مثل ژاپن، کره، تایوان و سنگاپور به لحاظ رشد و توسعه و فناوری در جایگاه برتر جهان قرار ندارند؟ در کدام یک از این کشورها، چه در سطح دولت و حکومت و چه در میان مردم و ملت، دین و مذهب حضور و جایگاه جدی دارد؟

و از آن‌سو، مگر کشورهایی مثل پاکستان، افغانستان، بنگلادش، عربستان، عراق، سوریه، لبنان و... که مردم مسلمان یا حکومت دینی دارند، جزو کشورهای جهان سوم محسوب نمی‌شوند؟!

آیا براساس این همه نمونه و مصداق نمی‌توان به این حکم رسید که: دین و باورهای دینی وجه مشترک میان کشورهای فقیر و عقب افتاده است.

• دین افیون توده‌هاست و وسیله‌ای برای استعمار و استثمار کشورهای ضعیف توسط قدرت‌های برتر.

• دین و اعتقاد به آن عامل فقر و فلاکت و بدبختی و عقب‌افتادگی است و بی‌دینی رمز موفقیت و پیشرفت و ترقی و توسعه!

### سؤال اساسی

و حالا سؤال اساسی و بنیادین این است که رمز و راز پیشرفت و موفقیت کشورهای بی‌اعتقاد به دین از یک‌سو، و از سوی دیگر علل و دلایل عقب‌ماندگی کشورهای مسلمان و معتقد و متدین چیست؟! پیش از آنکه به کنکاش در مورد رمز و راز و علل و عوامل این قضایا بپردازیم، مایلیم که توجه شما را به چند نکته ظاهراً بی‌ربط جلب کنم: آیا به نظر شما نفت اساساً چیز مفید و ارزشمندی است یا مضر و بی‌ارزش؟

آیا کشوری که دارای ذخایر نفتی است، کشوری ثروتمند محسوب می‌شود یا فقیر و بدبخت و بیچاره؟!

نه شما و نه هیچ‌کس دیگر برای پاسخ به این سؤال کمترین مکث، تأمل و تردیدی نمی‌کنید. حتی ممکن است مرا به خاطر طرح این سؤال روشن و بدیهی شماتت کنید.

- این چه جای سؤال است؟!

- پاسخ این سؤال از روز روشن‌تر است!





## آمپر نجسبانی!

### کلید هر بدی

همه ما خشم را به دفعات تجربه کرده ایم. خشم واکنش طبیعی ما در برابر ناکامی و بد رفتاری است. احساسی که از رنجش ساده تا خشم شدید و جنون آمیز در نوسان است. در برخی روایات این گونه خشم ها به آتشی سوزان تشبیه شده اند (شرح غرر الحکم، جلد ۲: ۲۷۳). زیرا اگر بی قید و بند رها شود، دین و دنیای آدمی را می سوزاند و بر باد می دهد. در این گونه مواقع، یعنی به هنگام اوج خشم، اندیشه مختل می شود و عقل از کار می افتد. به قول امام علی (ع): خشم خرده ها را تپاه می گرداند و از جاده صواب دور می سازد (میزان الحکمه، جلد ۹: ۴۳۳۱).

زمانی که شخص به شدت عصبانی است، نمی تواند درست فکر کند. یعنی پردازش اطلاعات برای او دشوار می شود و معلوم است که در چنین شرایطی که منطقی بر رفتار او حاکم نیست، به راحتی تصمیماتی می گیرد و اعمالی انجام می دهد که گاه چنان آثار خطرناکی به دنبال دارد که اصلاح آن ها عملاً غیر ممکن است. بسیاری از جنایات به هنگام خشم شدید اتفاق افتاده اند بی دلیل نیست که در روایات می خوانیم: «خشم کلید هر بدی است» (میزان الحکمه، جلد ۹: ۴۳۲۸).

### چگونه خشم خود را کنترل کنیم؟

خشم را باید مدیریت کرد. برای این کار ابتدا باید بیاموزیم که چگونه و کجا باید خشمگین شویم و چگونه خشم خویش را کنترل شده اعمال کنیم. یعنی عاقلانه واکنش نشان دهیم. البته باید بدانیم خشم ارتباط مستقیمی با شخصیت فرد دارد. یعنی نباید علل عصبانیت را فقط در دنیای بیرون جست و جو کرد. نوع شخصیت ها بسیار تعیین کننده است و این چیزی است که در روایات دینی به صراحت به آن اشاره شده است (میزان الحکمه، جلد ۹: ۴۳۳۹). در روان شناسی امروز نیز بسیاری از عصبانیت ها ناشی از اختلالات شخصیتی معرفی شده اند؛ مانند سوءظن داشتن، بدبینی و خودشیفتگی. همچنین قضاوت های اشتباه، انتظارات نایب، فاجعه سازی از رویدادهای ساده، افکار و باورهای غلط، و خطاهای شناختی نیز زمینه ساز بسیاری از عصبانیت ها به شمار می روند.

یکی از مهم ترین بخش های مدیریت خشم آن است که با شکل دادن به شخصیت خویش ابتدا از بروز عصبانیت های بیهوده و نابجا جلوگیری کنیم به خاطر هر مسئله پیش پا افتاده ای به قول معروف نباید آمپر چسباند و دست به یقه شد. باید بیاموزیم در خیلی از جاها می توان خونسرد بود و به خشم فرصت بروز نداد. پس اولین سؤالی که در هنگام عصبانیت، قبل از اوج گرفتن آن، باید از خود پرسیم این است که: «آیا ارزیابی ما از موقعیت خشم برانگیز واقع بینانه است یا نه؟»

### برخورد مسالمت آمیز

بسیاری از رویدادهای زندگی ارزش خشمگین شدن ندارند. به قول معروف: خشم یعنی تنبیه خود به خاطر اشتباه دیگران. پس باید شخصیت خویش را با توجه به تعالیم دینی و اخلاقی سامان بدهیم، از خطاهای دیگران در حد امکان درگذریم و با مردم مدارا کنیم. باید به این آموزه ها ایمان بیاوریم. مگر نه اینکه مؤمن باید به گفتار دیگران گوش دهد و به نیکوترین وجهی آن ها را تفسیر کند، در رفتار دیگران نیز همین طور، و مگر نه آنکه در برخوردهای اجتماعی باید اهل گذشت و تعامل و نقدپذیر باشد، از بگو مگو، مجادله و کینه ورزی اجتناب کند و با مردم به شکل پسندیده سخن بگوید و در همه حال حضور خداوند را احساس کند.

اگر خود را این گونه تربیت کنیم، به راحتی می توانیم جلوی بسیاری از خشم های بیهوده را بگیریم. آن وقت است که در صورت لزوم و به هنگام خشم بجا نیز می توانیم واکنش مناسب نشان دهیم؛ چرا که برخورد مسلط هستیم. به قول امام صادق (ع): مؤمن هرگاه خشمگین شود، خشمش وی را از حق بیرون نمی برد و چون خشنود شود، خشنودی اش او را به باطل نمی کشاند و چون قدرت یابد، بیشتر از آنچه حق اوست، بر نمی دارد (میزان الحکمه جلد ۹: ۴۳۴۵).





بیژن نجدی، داستان‌نویس و شاعر ایرانی، ۱۳۷۶-۱۳۲۰



#### رشته دوستی

امسال يك شماره پيامك افتتاح كرديم و اسمش را گذاشتيم: «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو»!  
این هم شماره‌اش:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

حالا هر قدر دلتان می‌خواهد به ما پیامک بدهید، انتقاد کنید و پیشنهاد بدهید. البته اگر خواستید تعریف و تمجید هم بکنید، ما که بدمان نمی‌آید.  
اگر گلایه یا درد دلی هم در مورد درس و مشق‌ها، امتحانات، کنکور و وضعیت مدرسه‌ها داشتید، با ما در میان بگذارید. قول می‌دهیم به کسی نگوییم. در ضمن ما در شبکه‌های اجتماعی هم حضور داریم. اگر اهل تلگرام و اینستاگرام هستید، ما را با این نشانی دنبال کنید:

@iRoshd

#### نویسندگان بخش شعر:

سعید بیابانکی، احمد امیرخلیلی، مریم ترنج، ساجده جبارپور، مجید سعدآبادی، مرضیه فرمانی، سودابه مهیجی، بابک نبی، سمیرانیک نوروزی





## شاعر ماه



## پند نامه

مرموزات اسدی در مرموزات داودی - نجم الدین رازی

نوشروان از بزرگچهر پرسید که: در جهان کیست خردمندتر؟  
گفت: آنکه سه چیز را به سه چیز بیاراید: اندیشه را به مشورت، گفتار را به راستی و کردار را به سخاوت.

## مثل ها و غزل ها

بابا افضل کاشانی

بد اصل گدا، که خواجه گردد نه نکوست  
مغرور شود نداند از دشمن، دوست  
گر دایره کوزه ز گوهر سازند  
«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

## در آینه

بادها  
هزار رنگ  
درختان را  
کاشی کاری کرده اند  
شبستان پاییز،  
محرابش،  
چه حالی دارد!

فضا از عوامل تشکیل دهنده شعر است و به شعر جهت می دهد. جریان شعر را پیش می برد و باعث می شود خواننده به محض ورود به دنیای شعر با حال و هوای آن آشنا شود و تحت تأثیر شعر قرار گیرد. عوامل زیادی در ایجاد فضای شعر دخیل هستند؛ از جمله موسیقی، تصویر، لحن و اندیشه. اما یکی از تأثیرگذارترین عواملی که به فضا سازی شعر کمک می کند، واژه است. واژگان در هر شعری ابزار مهمی برای عینی کردن و بروز اندیشه و عاطفه شاعر هستند. در شعر حاضر، شاعر با واژه های که انتخاب کرده، سعی داشته به مخاطب در دستیابی به فضای شعر کمک کند و او را با خود همراه و هم سو گرداند. واژه هایی مانند رنگ، کاشی کاری، شبستان و محراب، ما را به فضای مسجد و معماری سنتی و در نهایت خلوص و عبادت به فضای عرفانی می برد، و از دیگر سو، شاعر با آوردن واژگان باد، درخت، پاییز؛ ما را در فضای طبیعت قرار می دهد و میان عبادت که یک عمل انسانی است و طبیعت ارتباط برقرار میکند. این شعر سروده عبدالعظیم ساعدی است.

یوز پلنگانی که با من دویده اند...

بیشتر علاقه مندان و مخاطبان داستان، بیژن نجدی را «با یوز پلنگانی که با من دویده اند» می شناسند. بیژن نجدی، شاعر و داستان نویس گیلانی است که در ۲۴ آبان ماه ۱۳۲۰ در خاش زاهدان متولد شد و پس از مدتی به همراه پدر و مادرش که گیلانی بودند، به رشت آمد. تحصیلات خود را در رشت ادامه داد و در رشته ریاضی فارغ التحصیل و به عنوان دبیر در لاهیجان مشغول تدریس شد.

وی علاوه بر داستان در شعر نیز بسیار فعال بوده است و او را می توان از پرچمداران جریان شعری ساده نویسی به شمار آورد. او حتی در داستان های خود نیز از عناصر شاعرانه استفاده می کرد. از دیگر ویژگی های شعری او می توان به فراواقع گرایی اشاره کرد که همین ویژگی تا حدی اشعار و شیوه شعری او را به پست مدرن نزدیک می کرد. مهمترین آثاری که از نجدی به جا مانده عبارتند از: مجموعه داستان «دوباره از همان خیابانها»، «یوز پلنگانی که با من دویده اند»، «برگزیده اشعار»، «خواهران این تابستان».

بیژن نجدی از بیماری سرطان ریه رنج می برد و سرانجام در چهارم شهریور ۱۳۷۶ درگذشت. او را در شهر لاهیجان در جوار شیخ زاهد گیلانی به خاک سپردند.

درخت

شعرش را روی پاییز می نویسد

پاییز

شعرش را روی درخت

من بر پاییز نوشته ام

بر درختان افتاده

دریفا من!

دریفا پاییز!

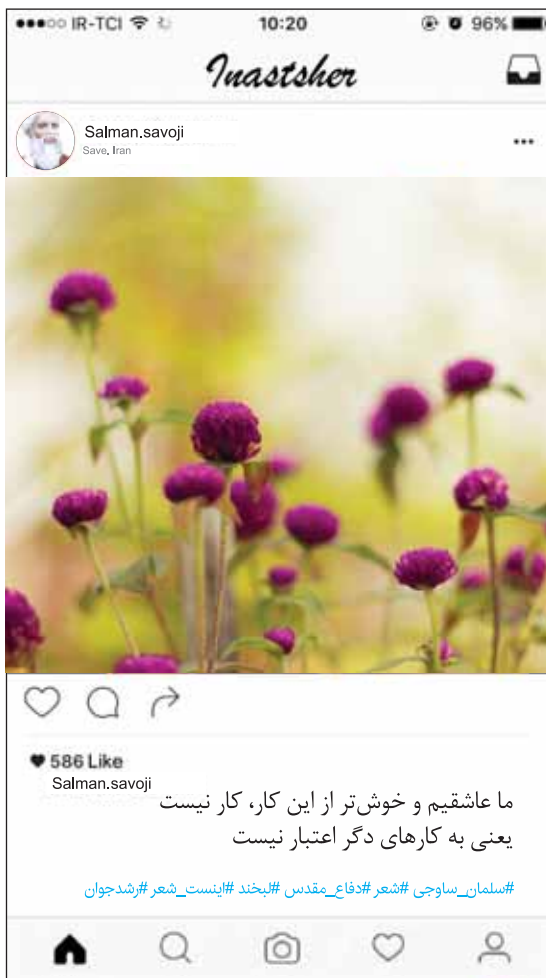
دریفا درخت!

لباس هایت را بپوش

عجله کن

دست آن گیاه و این گربه را بگیر

ما برای پیر شدن به دنیا نیامده ایم.



#### آسمان روی آسمان

سید حمیدرضا برقی

با همین چشمهای خود دیدم، زیر باران بی‌امان بانو!  
در حرم قطره قطره می‌افتاد آسمان روی آسمان بانو  
صورتم قطره قطره حس کرده‌ست چادرت خیس می‌شود اما  
به خدا گریه‌های من گاهی دست من نیست مهربان بانو  
گم شده خاطرات کودکی‌ام، گریه گریه در ازدحام حرم  
باز هم آمدم که گم بشوم من همان کودکم همان، بانو  
باز هم مثل کودکی هر سو می‌دوم در رواق تو در تو  
دفترم دشت و واژه‌ها آهو... گفتم آهو و ناگهان بانو...  
شاعری در قطار قم - مشهد، چای می‌خورد و زیر لب می‌گفت:  
شک ندارم که زندگی یعنی: طعم سوهان و زعفران، بانو  
شعر از دست واژه‌ها خسته است، بغض راه گلوم را بسته است  
بغض یعنی که حرف‌هایم را از نگاهم خودت بخوان، بانو  
این غزل گریه‌ها که می‌بینی آن شعر است، شعر آیینی  
زنده‌ام با همین جهان بینی، ای جهان من ای جهان بانو!  
کوچه در کوچه قم دیار من است، شهر ایل من و تبار من است  
زادگاه من و مزار من است، مرگ یک روز بی‌گمان بانو...

#### پلی به گذشته

دل عاشق ز بیم جان نترسد  
گرش کار افتد از سلطان نترسد  
چه باک‌ست از بلاها عاشقان را  
که نوح از آفت توفان نترسد  
به عشق از جان تقرب کرده عاشق  
چو اسماعیل از قربان نترسد  
جفاکش، وقت رنج از غم ننالد  
مبارز روز جنگ از جان نترسد  
کی اندیشد ز دل، آن‌را که دل نیست  
ز دریا مرد کشتی‌بان نترسد  
قوامی را که جان بازی‌ست در عشق  
ز رنج فرقت جانان نترسد  
همه آفاق داند اینک خشتی  
که در آب افتد از باران نترسد

در این شعر شاعر می‌گوید: عاشق که در مقام بندگی است، وقتی دل را به حضرت حق سپرده است دیگر از هیچ چیز این دنیا ترس ندارد و می‌داند که اگر جانش در راه رضای خدا از دست برود باز به سوی خدا بر می‌گردد. دلی که با خداست از هیچ چیز بیم ندارد. شاعر این شعر، قوامی رازی است که در قرن ششم حیات داشته است.







#### بابک نبی

ز من بگیر پنجره بی بهار را  
تصویر بی درخت و تب شوره زار را

در فصل بی شکوفگی من قدم بزن  
تا آوری به خانه سردم بهار را

برگرد و خنده بر لب بی حاصلم گذار  
دیگر چقدر گریه کنم انتظار را

آهو شدی و شیر به دامت کشانده ای  
برهم زده است خوی تو رسم شکار را

دستی به رسم مهر به چشمان من بکش  
تا کم کنی از آینه حجم غبار را

### علی داودی

نم نم و کم کم  
رد پای برف روی شانه‌ها پیداست  
سوز می‌آید  
ببین! سرماست  
زیر بار آسمان‌ها باد پارو می‌کند برف خیالم را  
هیچ کس جز تو نپرسیده‌ست حالم را  
  
ما دو آدم برفی کوچک  
باز می‌بندی تو شالم را

### فائزه فرزانه

آه ای درخت بید  
مردم عجیب کوچۀ مرا ببین!  
فصل‌های سرد  
گرم شاخه شاخه چیدن تو می‌شوند  
شاد از بریدن تو می‌شوند  
باز هم ولی تو شاد باش  
چون که هر بهار  
یک نهال نوجوانی و جوانه می‌زنی  
ساکنان کوچه‌مان ولی به جای تو  
گوشه‌گیر و سر به زیر می‌شوند  
هر بهار  
ناگزیر  
پیر می‌شوند...

### مهرداد جهانگیری

ملافۀ سفیدی  
که آسمان بر جنازه زمین کشید  
با لباس عروس اشتباه گرفتیم  
و جشن برپا کردیم  
به میمنت زمستان  
خیال کردیم میوه‌ها  
فصل‌ها را جابه‌جا می‌کنند





مهرباب بر خاکستر جنگل  
ابوالفضل صمدی

فصل پنجم

## چراغ مطالعه

صمدی معلم جوان ادبیات است. غزل‌های او دارای زبانی روان و پخته و دایره‌واژگانی مطلوب است. شعرهای اجتماعی با نگاه انتقادی از انسان تنهای معاصر نیز در این مجموعه دیده می‌شود.

خوش آمدی ز فرادست آسمان باران  
به پایتخت جهنم، به این جهان باران!  
بزن به صورت این خانه‌های سیمانی  
مگر گشوده شود چشم‌هایشان باران  
سکوت و رخوت این شهر مرده را بشکن  
بکوب بر در و دیوار بی‌امان باران  
همیشه عاشق آواز آبی‌ات بودم  
برای من غزل تارهای بخوان باران  
کویر بی‌کسی‌ام، بی‌ستاره‌های مایوس  
رها مکن تو مرا نیز ناگهان باران  
به یک اشاره تو سفره دلم وا شد  
کنار سفره من امشب بمان باران  
ز عشق دم نزن! مردم از تو می‌رنجد  
رفیق ساده یکرنگ مهربان، باران!  
مرو به خاطر من، ساغر شکسته دلم  
نرنج از سخن تلخ دیگران باران

## شعر بی‌مرز

رفیق **سایبر**، از شعرای صاحب سبک و نوپرداز کرد زبان، متولد عراق است. وی دارای مدرک لیسانس ادبیات از «دانشگاه بغداد» و دکترای فلسفه از «دانشگاه صوفیا» در بلغارستان است. اشعارش به بیشتر زبان‌های دنیا ترجمه شده‌اند. از آثار ترجمه شده او به زبان فارسی می‌توان «چشم‌انداز چشمه رنگ‌هاست» را با ترجمه **رضا کریم مجاور** نام برد که توسط «نشر مرکز» به چاپ رسیده است. شعری از این شاعر:

**آتش که بودی**

نه می‌سوزاندی‌ام، نه مرا گرم می‌کردی

**نهر که بودی**

نه غرقم می‌کردی،

نه لحظه‌ای در آغوش موج برتری‌ام می‌دادی

اکنون نیز گردبادی ساکتی

که هر روز بارها تند بر می‌خیزی

اما نه لختی کنارم آرام می‌گیری

و نه حتی چون اسبی با خویش به آسمانم می‌بری.

## یک در پنج

چو خاک اگر چه ندارد وجود من قدری  
برای کوری دشمن نگاه دار مرا

سلیم تهرانی

از شش جهتم راه تماشای تو باز است  
در خانه ی من آینه زنگار نبندد

قاسم مشهدی

گرچه همچون شانه، عمرم در تهیدستی گذشت  
یک سر مو از سر زلف تو در هم نیستم

احسن هندی

شب به گلشن چو روی دست به شوخی مگشا  
گل چراغی به رخت داشته خاموش مکن

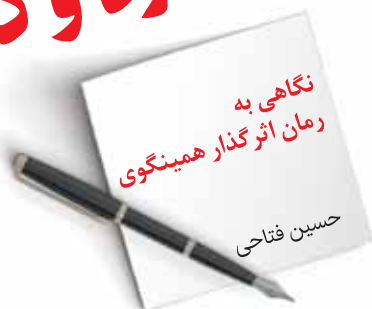
طغرای مشهدی

تا بود گفتگو سخنم ناتمام بود  
نازم به خامشی که سخن را تمام کرد

غنی کشمیری



## پیرمرد و دریا



زندگی همی‌نگوی است. پیرمرد و دریا، پیش از هر چیز یک اثر رئالیستی است و اگر در آن سوی معنای ساده و آشکار آن، تعبیر دیگری هم برداشت شود، این تعبیر از برکت رئالیسم آن حاصل شده است.

همی‌نگوی پس از دهه ۱۹۴۰ و پس از تلاش برای چسباندن معانی چند پهل و مرموز به داستان‌هایش، بار دیگر به سادگی و پیراستگی دوره نخستین خود برگشت.

با همه این سادگی، بعضی سانتیاگو قهرمان پیرمرد و دریا را کنایه‌ای از مسیح دانسته‌اند، گروهی او را فردی از طبقه کارگر و دیگرانی او را فردی از آحاد ملتی فرض کرده‌اند که تلاش می‌کند تا آزادی خود را به دست آورد. همین‌طور در مورد دریا که بستر آفرینش رمان است، می‌توان آن را کنایه‌ای و نمادین فرض کرد. چرا که در ادبیات غرب، از «اودیسه» تا «موبی‌دیک»، دریا جایی است که واقعیت‌های عمیقی را درباره انسان و جهان در بر دارد. هیولایی است که شکل‌های گوناگون هستی از آن بیرون می‌آید. انسان سرنوشت و هویت خود را در میان امواج دریا جست‌وجو می‌کند. گاهی هم ممکن است مقهور دریا شود، اما این شکست تجربه‌ای است برای او. به گفته سانتیاگو، قهرمان این رمان، انسان برای شکست ساخته نشده.

پیرمرد و دریا در بهار سال ۱۹۵۱ چاپ شد و در مدت بسیار کوتاهی به شهرت رسید. فروش بالا و تأیید اکثر بررسی‌کنندگان که بسیاری از آن‌ها از جمله مردان برجسته ادب و هنر آن روزگار بودند، نشان از موفقیت همی‌نگوی در نگارش این رمان داشت. شاید انتشار همین رمان کوتاه بود که باعث شد جایزه نوبل ادبیات به همی‌نگوی تعلق بگیرد.

ارنست همی‌نگوی از جمله نویسندگان مشهور آمریکاست و در مدت ۴۰ سال نویسندگی، آثار بسیاری از او به چاپ رسید. در سال ۱۹۵۴ جایزه نوبل ادبیات به همی‌نگوی داده شد. پیرمرد و دریا آخرین رمان اوست.

سانتیاگو، پیرمرد ماهی‌گیر، ۸۴ روز هیچ صیدی نداشت و پسرک شاگردش نیز به دستور پدر و مادرش او را ترک کرده بود و پیش ماهیگیر دیگری کار می‌کرد. در روز هشتاد و پنجم، سانتیاگو به قصد شکار، به تنهایی به دریا رفت و بزرگ‌ترین ماهی عمرش را به دام انداخت.

بسیاری از استادان ادبیات، زندگی هنری همی‌نگوی را به دو دوره تقسیم کرده‌اند: دوره اول از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ است. در این مرحله، او از ضعف و زخم‌پذیری آدم‌های سرسخت حرف زده است. قهرمان داستان‌های او در این مرحله، آدم‌های روشن‌فکر و حساسی هستند که از جنگ گریخته‌اند؛ آدم‌هایی که تلاش می‌کنند فکرش را نکنند و احساسات خود را بروز ندهند. اما در مرحله دوم، پیرمرد و دریا را می‌نویسد. داستانی که قهرمانش ماهیگیر ساده‌ای است که هر روز به جنگ طبیعت می‌رود. او مدام فکر می‌کند و حتی با دریا و پرنده و ماهی حرف می‌زند. به این ترتیب، همه مشخصات قهرمان داستان‌های همی‌نگوی، وارونه شده‌اند. یعنی اینکه او به مرتبه تازه‌ای از آگاهی رسیده است؛ مرتبه تازه‌ای از آگاهی که نفی کامل مراتب پیشین است. این مرتبه تازه راه‌گرای نویسنده از تضادهای دردناک بعد از جنگ‌های جهانی است. راه پرهیز و برون‌رفت از کاوش جریان‌های دردناک جامعه معاصر. کاری که بیشتر نویسندگان آن روزگار انجام می‌دادند و درگیرش بودند.

این دو مرحله دورنمای گسترده و پرابهامی از اوضاع زندگی بشر زمان



# سلام آقای همی‌نگوی

عبدالمجید نجفی

صدای آقای بهبودی توی سرش بود و کلمهٔ تجربه توی ذهنش مثل صدای زنگی هی تکرار می‌شد. برخاست بی‌هدف پرسه زد. رفت پشت پنجره. مگس روی شیشه را گرفته بود. باد سردی سرشاخه‌های درخت آلبالوی حیاط را تکان می‌داد. دو سه گنجشک، الکی توی باغچهٔ کوچک خالی این سو و آن سو می‌جستند و چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کردند. رفت سمت آشپزخانه و تکه‌ای نان ریز کرد و آهسته رفت حیاط و خرده نان‌ها را از ایوان پاشید توی باغچه. سوز هوا نیش زد. برگشت داخل اتاق. چرخ‌ی زد و پتوی چهارخانه را که روی فرش پهن بود، جمع کرد و دور خودش پیچید. دوباره رفت دمپایی‌های پلاستیکی را پا کرد و نشست روی پلهٔ اول. گنجشک‌ها جیک‌جیک می‌کردند و به سروکلهٔ هم می‌پریدند و در همان حال نوک‌های شتاب‌زده به خرده‌نان‌ها می‌زدند. آفتاب به طور مایل از کنار سرشاخه‌های درخت توت همسایه بر نصف ایوان آن‌ها می‌تابید و او در همان حال که پلک‌هایش بسته می‌شد، تصمیم گرفت کمی غصه بخورد: «نوشتن چقدر سخته!»

... در کلاس باز می‌شود. ابتدا پیرمردی سنگین‌وزن و پشت سر او آقای بهبودی وارد می‌شود. آقای بهبودی لبخند می‌زند و آقای نویسنده را معرفی می‌کند: جناب ارنست همی‌نگوی، نویسنده نامدار جهان. عرقش را پاک می‌کند. آقای همی‌نگوی پیراهن گشاد سفید کتانی به تن دارد. دست‌هایش را مشت کرده و گذاشته روی میز. تک تک قیافه‌ها را از زیر نظر می‌گذرانند. بعد دست می‌کند داخل کیف چرمی و کتابی بیرون می‌آورد. او قصد دارد تازه‌ترین داستان خود را بخواند. بلند می‌شوم. یک تُن بیشتر وزن دارم. آقای همی‌نگوی داستان می‌خواند. دهانش باز و بسته می‌شود. صدایش را نمی‌شنوم. بوی زُهم ماهی مرده می‌آید. خودکار و ورق کاهی آماده هستند؛ از کجا شروع کنم؟ پاهایم انگار داخل بشکه‌ای یخ قرار دارند. می‌خواهم بروم پدرم را ببیدار کنم. چند ماه طول می‌کشد تا برسم دم درِ اتاق خواب.

... بابا، من حالم خوب نیست... بابا، پا شو منو ببر دکتر!  
اکبرآقا که بابای من است، غلتی می‌زند و با چشم‌های نیمه‌باز نگاه دوری می‌کند:

... سردی کردی، پسر! برو به لیوان نبات‌داغ بخور...  
نفسم بالا نمی‌آید. باید بروم آشپزخانه. بالای ظرف‌شویی، درِ کابینت را باز می‌کنم و بطری عرق نعناع و ظرف نبات را برمی‌دارم. باید کتری را بگذارم روی چراغ و کبریت بکشم. مگس درشت‌تر از همیشه دور سرم پرواز می‌کند. حالا یخ‌ها رسیده‌اند تا دور کمرم. داخل رودخانهٔ پراز تکه‌های یخ راه می‌روم. آقای همی‌نگوی کنار آقای بهبودی هر دو دست به پشت زده‌اند و از کنار رودخانه دارند تماشایم می‌کنند.

... ادامه بده!

صدای کدامیک از آن‌هاست؟ صدا تا قیامت کش می‌آید. چند کیلومتر مانده به آشپزخانه کله‌پا می‌شوم. به نظرم بمبک، همان ماهی غول‌آسای رمان «پیرمرد و دریا» به طرفم می‌آید...

... سهراب... سهراب...

سهراب سیزده سال بیشتر نداشت، اما توپیر بود و مبصر کلاس. مبصرش کرده بودند، چون نظم کلاس را خوب نگه داشته بود. سر صف کتاب «دور دنیا در هشتاد روز» را کادوپیچی شده به او جایزه داده بودند. آن روز یکی از روزهای نسبتاً سرد اواخر بهمن‌ماه بود. مادرش کارمند توزیع برق منطقه‌ای بود و ساعت پنج عصر می‌آمد خانه. اکبرآقا پدرش رانندهٔ شب آژانس بود. می‌گفت: «شب‌ها رانندگی راحت‌تره؛ ترافیک نیست و هوا هم تمیزتره.»  
ناهار کوکوسبزی سرد بود؛ با نان سنگک و گوجه فرنگی قاچ شده. اکبرآقا ناهارش را خورده بود و خوابیده بود. اما سهراب با شکم خالی دو لیوان دوغ خورد. فکر نوشتن داستان همهٔ اشتیاقش را کور کرده بود. با بی‌میلی نشست پشت میز آشپزخانه و به مگسی که گوشهٔ میز در نگاه‌رس آفتاب، ساکت و بی‌حرکت، گرما را غنیمت می‌شمرد، چشم دوخت.  
آقای بهبودی معلمشان با همکاری مدرسه، مسابقهٔ داستان‌نویسی برگزار کرده بود:

... هر کی داستانش توی ناحیه برنده بشه، علاوه بر جایزهٔ ناحیه، یه جایزهٔ دیگه پیش خودم داره.

آقای بهبودی قاق بود؛ با صورت گرد و تپل. چند تا تار موی سفید میان ریش انبوهش روی چانه دیده می‌شد. وارد کلاس که می‌شد، دست در جیب شلوار نمی‌گذاشت و دستمالی توسی بیرون می‌آورد و پیشانی و گردنش را با آن پاک می‌کرد. بعد می‌نشست پشت میز چوبی و اول کاری که می‌کرد، لبخند می‌زد. جای یک دندان از ردیف بالایی دندان‌هایش خالی بود.

او سریع حاضر غایب می‌کرد و مثل مامان رعنا که از سر کار برمی‌گردد و مانتویش را در آورده و در نیاروده، دست به آشپزی می‌زند و به هر ترتیب بوی کته و املت و کوکو را درمی‌آورد. آقای بهبودی در کوتاه‌ترین زمان ممکن کلک نهاد و گزاره و مضاف و مضاف‌الیه را می‌گفت و می‌رسید به داستان. دست می‌کرد داخل کیف برزنتی‌اش که هدیهٔ یکی از مراسم ادبی بود و کتاب را درمی‌آورد: «پیرمرد و دریا». آقای بهبودی از هواداران پروپاقرص مرحوم همی‌نگوی بود.

... گوش بده آقا جان! حواست اینجا باشه. ببین، برای داستان‌نویس، آن تجربه‌ای که از زندگی به‌دست آورده، مهم است. در واقع، کلمه‌ها حامل تجربهٔ داستان‌نویس هستند.

بعد دستمال نیمه‌خیس را از کنار دفتر نمره برمی‌داشت و عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کرد. رسیده بود به پایان رمان پیرمرد و دریا. آقای بهبودی هر هفته چند صفحه از رمان را برای بچه‌ها می‌خواند. خودش هم گاهی وقت‌ها داستان می‌نوشت. بعضی از داستان‌هایش توی نشریات محلی چاپ شده بودند.

سهراب تصمیم گرفته بود هر طوری شده داستان بنویسد. می‌خواست پیش بچه‌های کلاس کم نیارود. رفت نشست روی مبل کهنه و خودش را دید که نفر اول استان شده.

... داستان‌نویس باید زندگی کنه. تجربه کنه. اینکه توی اتاق بشینی و هی زور بزنی، فایده نداره...

گفت و یاد همه چیز افتاد. شتاب زده دوید تو: باید چیزی بنویسم! مادرش خم شد و پتو را که از شانه‌های پسرش دم در حال افتاده بود، برداشت و با تعجب رد پسرش را نگاه کرد. سهراب توی اتاقش پشت میز نشسته بود و روی کاغذ کاهی تند و تند می‌نوشت.

چشم‌هایش را باز کرد. آفتاب رفته بود. باغچه خالی از گنجشک بود.  
- چرا اینجا نشستنی مادر؟  
سر برگرداند و مادر مانتوپوش خویش را دید که بالاسرش ایستاده است:  
- سلام مامان!  
- علیک سلام. چرا اینجا خوابیدی؟  
- خواب؟! نه... یه خرده...  
بلند شد و لبخندی زد: «خسته نباشی، مامان».





# زلزله

داستان کوتاه خارجی

ام اس ماها دیوان / مترجم: زهرا سادات حائری

سلام، خوش آمدی مسافر. خسته و کسل به نظر می‌رسی. اینجا غریبه‌ای؟ منتظر اتوبوس ایستاده‌ای؟ شاید گردشگر یا مسافر دره گل‌ها هستی؟

هر کسی که هستی، همراه من بیا و داخل چایخانه‌ام منتظر بمان. چایخانه‌ام دقیقاً بعد از پیچ جاده است. همان‌طور که می‌بینی، دارم این حلبی شیر را به آنجا می‌برم. ظرف ده دقیقه آتش روشن می‌کنم و تا خودت را گرم کنی. بهترین فنجان چای را برایت آماده می‌کنم. با نوشیدن این چای خستگی‌ات در می‌رود.

بفرمایید برویم داخل، صاحب. به چایخانه محقر کنار جاده‌ای من خوش آمدی. روی آن نیمکت چوبی راحت بنشین. به نظر شل و ول می‌آید، اما نگران نباش، وزنت را تحمل می‌کند.

اسم را می‌خواهی بدانی، صاحب؟ بریج صدایم می‌زنند. هفده سالم است و دو سال پیش این چایخانه را راه انداختم. قبل از اینجا، کنار جاده اصلی کار می‌کردم. آنجا بسیار گرم، شلوغ و آلودگی هم خیلی زیاد بود. بیشتر درآمدم را پس‌انداز کرده بودم. آمدم اینجا و این چایخانه را راه انداختم. بفرمایید چای شما حاضر است؛ چای پررنگ، معطر و با طعم هل. صاحب جان، تا وقتی من به کارهایم می‌رسم، تو از نوشیدن این چای لذت ببر. این‌ها کارهای روزمره من است. غروب هم که می‌شود، در چایخانه‌ام را می‌بندم و حدوداً پنج کیلومتر می‌روم تا به منزل در دامنه تپه برسم.

روستای من در آن دره بود؛ روستای اجداد و نیاکان من. دیگر چیزی ازش باقی نمانده است. روستایم از بین رفت. چه اتفاقی برای روستای من افتاد؟ چهارسال پیش بود که یک شب اینجا زلزله آمد. بله همین‌طور است، زمین‌لرزه در این نواحی امری عادی است. به نظر می‌رسد این برف‌ها در اینجا همیشگی‌اند و رشته‌کوه‌های هیمالیا سخت و استوارند. اما حقیقت این است که در واقع آن‌ها سست و بی‌ثبات‌اند. ما یعنی همان مردمی که اینجا زندگی می‌کنیم، به این زمین‌لرزه‌ها عادت کرده‌ایم. اما اتفاقی که آن شب پیش آمد، بیش از یک اتفاق ساده بود. زلزله‌ای وحشتناک بود. اثراتش به مناطق دورتر هم رسید. آیا می‌توانی ویرانی‌ها را در مرکز زلزله تصور کنی؟

مرکز زمین‌لرزه در دره بود. ششصد روستا ویران شد. زلزله کمتر از پنج دقیقه طول کشید. همین زمان کافی بود تا این کوه‌های صد ساله روی سرمان خراب شوند، روستاهایمان به تلی از خاک تبدیل شوند و زندگی صدها نفر به خاموشی کشانده شود.

اتفاقی بود که آن شب من بیرون از روستا بودم. رفته بودم به شهر که کتاب‌های مدرسه‌ام را بخرم. آن شب منزل دایی‌ام ماندم. لرزه‌ها را که احساس کردیم، رفتم بیرون از خانه. تمام شب را بیرون سپری کردیم.

برای آن‌هایی که زنده مانده بودند، از همان ابتدای صبح کابوس شروع شد؛ زمانی که کم‌کم خبر تخریب و ویرانی روستاها پخش شد. تخته‌سنگ‌های عظیم‌الجثه، این‌طرف و آن‌طرف و در مسیر و جاده پرتاب شده بودند. زمان زیادی صرف کنار زدن تخته‌سنگ‌های ریزش کرده و باز کردن مسیر برای تیم‌های نجات ارتش شد. چهار روز طول کشید تا نیروهای کمکی به روستا رسیدند.

من از جمله اولین نفراتی بودم که پایم رسید به روستا. دایی‌ام همراهم بود. تمامی خانه‌ها و دیوارها و سقف‌ها با خاک یکسان شده بودند. سنگ و خاک و خل و آت‌و‌آشفال، تمام آن چیزی بود که باقی مانده بود. خانه ما، ساختمانی سنگی و دو طبقه بود. اجداد و نیاکانم این خانه را ساخته بودند. ما خانواده‌ای کم جمعیت بودیم. کمی قبل از آن پدرم به علت بیماری از دنیا رفته بود و مادرم از ما مراقبت می‌کرد. سه تا بچه بودیم. من فرزند بزرگ خانواده بودم. برادرم نیلو ده سالش بود. بوهلی خواهر دوساله‌ام، بچه کوچک خانواده بود. مادر بزرگم هم با ما زندگی می‌کرد.

زمانی که سربازان دست به کار شدند و شروع کردند به کنار زدن آوار، دایی‌ام مرا برد داخل اردوگاه موقتی که سربازان برپا کرده بودند. کاملاً گیج بودم. یک نفر به من چای و بیسکویت داد. درست نمی‌دانم چه مدتی آنجا بودم. ناگهان دیدم عصر شد و دایی‌ام کنارم ایستاده. به آرامی گفت: «آن‌ها اجساد را کنار رودخانه بردند. بیا، باید قبل از غروب آفتاب آخرین مراسم و تشریفات را برگزار کنیم.» آخرین لحظاتی که قبل از رفتن به شهر خانواده‌ام را دیده بودم، در آستانه در ایستاده بودند و برایم دست تکان می‌دادند. مامان، مادر بزرگ، نیلو و بوهلی. همین باعث می‌شد که همیشه به یادشان بمانم. موقع دست تکان دادن، لبخندی بر لب داشتند. از آن‌ها تصویری بی‌روح و بی‌جان ندیده بودم.



رفتم، اما بوهلی خواهرم آنجا نبود. دایی‌ام گفت: «او را پیدا نکرده‌اند.»

فریاد زدم: «اما باید پیدایش کنیم.»

دایی‌ام خواهش کرد و گفت: «ول کن.»

برگشتم به‌طرف روستا، به همان جایی که خانه‌مان آنجا بود. هنوز آوار زیادی آنجا بود. خود را به‌سختی بالای سنگ‌ها و زمین رساندم. نمی‌دانم چند ساعت روی زانوهایم داشتم دنبالش می‌گشتم و فریاد می‌زدم و گریه می‌کردم.

صدایی گفت: «خدای من، پسر نیازی نیست بگردد!»

برگشتم و نگاه کردم. آن صدا، صدای افسر ارتش بود؛ کسی که مسئولیت عملیات امداد را به‌عهده داشت. گفت: «کسی اینجا زنده نیست. دنبال چه کسی می‌گردد؟»

گفتم: «دنبال خواهرم می‌گردم.»

سعی کردم جلوی اشک‌هایم را بگیرم. می‌فهمیدم که چقدر خسته است. به‌نظر می‌رسید که چند روزی است نخوابیده. یونیفرمش خاکی و صورتش خاک‌گرفته و کثیف شده بود. اما با وجود اینکه سرتاسر خاک‌و‌خلی بود، چشم‌هایی مهربان و رفتار محبت‌آمیزی داشت.

به‌آرامی گفت: «نیروهای من چند روز است که سرپا ایستاده‌اند.»

انگار داشت با خودش حرف می‌زد.

همه آنچه در توان داشتند، انجام دادند. فردا صبح‌زود هم می‌رویم به یک روستای دیگر، مثل همین‌جا و سپس به یک روستای دیگر...

صورتش را به‌طرف خورشیدی که پشت قله‌ها پنهان شده بود، برگرداند. افسر در حالی که داشت چیزهایی زیر لب می‌گفت، سرش را تکان داد و دور شد. ناامیدی نفرت‌انگیزی وجود مرا فرا گرفته بود. آنجا میان خرابه‌های خانه‌ام دراز کشیدم و گریه کردم.

ده دقیقه بعد افسر برگشت. سه تا سرباز مجهز به بیل و اهرم همراهش بودند. بدون اینکه کلامی صحبت کنند، شروع کردند به کنار زدن آوار. سخت کار می‌کردند. زمانی که هوا خیلی تاریک شد، یک نفر تعدادی فانوس آورد تا روشن کند. دو ساعت بعدش سربازی صدا زد: «صاحب!»

میان یک گودال کوچک ایستاده بود. دیوار در آن محل ریزش کرده بود. قسمتی از در را دیدم. پایین‌تر از آن، به اندازه سی سانتی‌متر گودال بود. سربازان با عجله شروع کردند به تخلیه گودال. سپس در را کشیدند بالا. یک نفر گفت: «او زنده است...»

معجزه شده بود. صدوشانزده ساعت زیر آوار مانده بود. از آن زلزله، جان سالم به در برده بود. هلهله‌ای ناموزون به پا شد. سربازی او را لای پتوی گرمی پیچید و به درون اردوگاه برد. آنجا مریض‌خانه‌ای موقتی راه انداخته بودند. بوهلی زنده بود. روز بعد رفتم از افسر ارتش تشکر کنم. اما رفته بود. حتی اسمش را هم نمی‌دانستم.

من و خواهرم رفتیم که با دایی‌ام زندگی کنیم. چندی بعد، شغلی پیدا کردم. بوهلی هم آنجا ماند و به مدرسه رفت. باری روی دوشم سنگینی می‌کرد که من چرا از آن افسر ارتش تشکر نکردم، امیدوارم که روزی دوباره به‌طور اتفاقی او را ببینم. هر زمان که مردی ارتشی می‌بینم، آرزو می‌کنم که او باشد. ماه‌هاست که در جمعیت به دنبالش می‌گردم و مطمئنم که روزی حتماً پیدایش می‌کنم.

در یک شب زمستانی، دیروقت بود که کامیونی توقف کرد. مردی پیاده شد. آشنا به‌نظر می‌رسید. وقتی به‌سمت نور آمد، دیدم که آن افسر نیست؛ فقط شباهتی زیاد به او داشت. آن مرد خسته بود. یک فنجان چای خواست. زمانی که چای را برایش آوردم، انگار که سبکبال شدم. احساس شمع و شادی به من دست داد. وقتی که مرد خواست پول چای را پرداخت کند، از او پول نگرفتم.

روز بعد، باز همین ماجرا پیش آمد. هر روز غریبه‌هایی را می‌دیدم، مسافران خسته‌ای که مرا به‌یاد آن افسر ارتش می‌انداختند. انگار او همه‌جا حضور داشت. هر موقع که چای می‌آوردم، موجی از شادی وجودم را فرا می‌گرفت. یک ماه بعد کارم را در جاده اصلی رها کردم و برگشتم به کوهستان. با پولی که پس‌انداز کرده بودم، چایخانه خودم را اینجا راه انداختم. حالا خودم هستم و خودم و در آرامش به‌سر می‌برم.

بفرمایید صاحب، این هم اتوبوس شما. نه، نه پول لازم نیست... شما خسته بودید. من فقط یک فنجان چای به شما دادم. ممکن است که بهترین فنجان چای در این منطقه بوده؛ شاید هم نه، این‌طور نبوده. ولی خوش‌حالم که توانستم خدمت کوچکی به شما کرده باشم. امیدوارم سفر بی‌خطری داشته باشید صاحب. خدا به همراهتان!



## ترک‌های انار

تنبیهی که برای همیشه در ذهن علی اکبر صنعتی‌زاده ماند.

خط‌کشی که می‌چسبد به کف دست، گوشی که پیچانده می‌شود و ضربه‌ای که به صورت می‌خورد، درد لحظه‌ای دارد. ترسی که شاید برای چند دقیقه یا چند روز با آدم بماند، عمق ندارد. تأثیرش زیاد نیست. جسم را آزار می‌دهد، بدون آنکه کمترین اثری روی روح بگذارد. اما وقتی تنبیه شکلش عوض می‌شود، تأثیرش هم بیشتر می‌شود. به جای آنکه جسم آدم را درگیر کند، روی ذهن اثر می‌گذارد و حتی سال‌ها بعد، یعنی در روزهای میان‌سالی هم خاطره‌اش باقی می‌ماند. همایون صنعتی‌زاده کارآفرین و نویسنده ایرانی، خاطره‌ای از یک تنبیه تأثیرگذار توسط پدربزرگش دارد. پدربزرگش، علی اکبر صنعتی‌زاده، بنیان‌گذار پرورشگاه صنعتی کرمان بود که با یک تصمیم درست، تأثیر ماندگاری در زندگی نوه‌اش گذاشت.



پدربزرگم آدم آزاده‌ای بود. ما با هم هفتاد و اندی سال اختلاف سن داشتیم، ولی چنان دوست بودیم که نگو و نپرس. اسمش حاج اکبر بود. معروف بود به «حاج اکبر کر». او مرا به کتاب خواندن معتاد کرد. پول توجیبی را وقتی می‌داد که کتاب می‌خواندم. یعنی باید کتاب را تعریف می‌کردم تا پول توجیبی‌ام را بدهد. اولین کتابی که خواندم، «چهل طوطی» بود. بعد «امیرارسلان نامدار» و «حسین‌گرد» و بقیه. بعد از خواندن این کتاب‌ها بود که تازه به سن مدرسه رسیدم.

در کلاس دوم یا سوم، در کرمان، یک هم‌کلاسی داشتم که زرتشتی بود. عصری که به خانه برمی‌گشتیم، گفت خانه ما جشن سده است، برویم خانه ما. رفتیم. وقتی برگشتیم، دیروقت بود. ساعت حدود شش یا هفت غروب. در کوچه دیدم پدربزرگم نگران قدم می‌زند و انتظار می‌کشد. مرا که دید، دستم را گرفت برد توی اتاق. گفت بنشین. نشستم. از زیر تخت‌خوابش دو تا ترکهٔ انار در آورد. گفتم حتماً می‌خواهد مرا تنبیه کند. نشست روبه‌روی من. پرسید: کجا بودی؟ چطور بود؟ خلاصه چرا خبر ندادی؟ بعد خیلی آرام جوراب‌هایش را کند، ترکه‌ها را دستش گرفت و خودش را فلک کرد و سخت خودش را زد. من خیلی او را دوست داشتم. شروع کردم به گریه کردن که ول کن... دیگر یادم نیست چی شد. صبح که بیدار شدم، دیدم توی رخت‌خواب بغلش هستم. با هم حرف زدیم. به او گفتم: «من دیر آمده بودم، تو چرا خودت را زدی؟»

پیرمرد زد زیر گریه و بغلم کرد و ماچم کرد که ببخشید. من حاج و واج مانده بودم. گفت: «فکر کردم اگر ترا بزنم، پای تو می‌سوزد و دل من. دل سوختن صد بار بدتر است. خودم را زدم که دل تو بسوزد.» من در یک همچین محیطی بزرگ شدم. پدربزرگم، حاج اکبر خیلی روی من کار کرد و در تربیت من مؤثر بود.



#### کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است، برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن موضوع مطلع شوید. به همین سادگی. حالا احتمالاً سؤالتان این است که کد QR چیست و چگونه آن را بخوانیم؟

کد QR (Quick Response) یا کد پاسخ سریع، نوعی بارکد دوبعدی است که می‌تواند با استفاده از گوشی‌های هوشمند و دستگاه‌های اختصاصی خواندن کد QR خوانده شود و به‌طور مستقیم به متن، ایمیل، وب سایت، شماره تلفن و... لینک می‌شود.



#### چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکنر بارکد» را دانلود کنید. مانند «Red Laser» یا «Barcode Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.



# کنجکاوی برای یادگیری

هر روز چیز جدیدی فراگیرید



آیا شما فرد کنجکاوی هستید و به یادگرفتن چیزهای جدید علاقه دارید؟

نرم افزار «کنجکاو» (Curious) با ارائه تمرینات روزانه در قالب درس‌ها و پازل‌ها (شامل جدول کلمات متقاطع) کنجکاوی شما را به صورت روزانه پیشتر می‌کند. این برنامه با تکیه بر دهه‌ها مطالعه در زمینه دانش یادگیری بنا شده است.

در دهه گذشته دانشمندان به این نتیجه رسیدند که یادگیری چیزهای مختلف تنها به باهوش‌تر شدن شما کمک نمی‌کند، بلکه شما را شادتر، سالم‌تر و همچنین موفق‌تر می‌کند.

اینکه چه چیزی یاد می‌گیرید، اهمیت چندانی ندارد؛ چیزی که بسیار اهمیت دارد این است که کنجکاوی شما جرقه بزند.

یک پیشنهاد برای موفقیت در درس‌های مدرسه

خیلی از دانش‌آموزان هستند که از وضعیت درسی‌شان ناراحت‌اند، اما انگیزه و شوقی هم برای جبران ندارند. می‌دانند که باید مثلاً فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی بخوانند، اما روزها و هفته‌ها سپری می‌شود و هیچ وقت درس خواندن را به صورت جدی شروع نمی‌کنند. یک راه حل برای این مشکل، ایجاد علاقه و پیوند با درس‌هاست. دنیای ریاضیات و فیزیک و زیست شناسی آن قدر متنوع و بزرگ است که محال است کسی به هیچ بخش از آن‌ها علاقه‌مند نباشد. فقط کافی است که نقطه جذاب هر کدام از این درس‌ها را پیدا کنید. یعنی چیزی که نسبت به آن کنجکاو و علاقه‌مند هستید. این قدم اول می‌تواند خیلی از مشکلات را حل کند. وقتی یک دانش‌آموز به درسی علاقه‌مند شود و نسبت به بخشی از آن کنجکاو شود، خود به خود وقت بیشتری به آن اختصاص می‌دهد، در کلاس درس آن را بهتر یاد می‌گیرد و تشویق می‌شود. بنابراین روز به روز انگیزه‌اش بیشتر می‌شود.

این روش را امتحان کنید و نتیجه‌اش را با پیامک به ما اطلاع دهید. شاید روزی توانستید شاگرد اول درسی شوید که روزی فکر می‌کردید از آن متنفرید.





#### آمار و اطلاعات:

میلیون‌ها فرد کنجکاو در سراسر دنیا به صورت روزانه از این برنامه استفاده می‌کنند.  
 هرکدام از مطالب برنامه ارزشی دارند که با واحد CQ مشخص می‌شوند. در نسخه رایگان به طور روزانه تمریناتی که تا هشت CQ اعتبار دارند، قابل دسترسی‌اند و برای استفاده از مطالب با CQ بیشتر باید اکانت پولی تهیه کنید.  
 آشنایی با زبان انگلیسی در حد متوسط برای کار با این برنامه ضروری است.



استفاده از این نرم‌افزار چند مرحله دارد:

۱. در مرحله اول باید معرفی کوتاهی از خود به برنامه ارائه دهید تا برنامه شما را بشناسد. در این مرحله برنامه سوالاتی در هشت دسته ذهنی / جسمی، روابط، علوم انسانی، علم و فناوری، زیبایی‌شناسی، موسیقی، بازی و کار از شما می‌پرسد.
۲. در مرحله بعدی شما باید مدت زمانی را که برای یادگیری روزانه خود اختصاص می‌دهید، مشخص کنید. در این مرحله می‌توانید ۵، ۱۵ یا ۳۰ دقیقه به یادگیری خود اختصاص دهید.
۳. براساس اطلاعاتی که در دو مرحله قبل ثبت کرده‌اید، Curious یک چرخه رنگی اختصاصی برای شما ایجاد می‌کند که اصطلاحاً «CQ» نامیده می‌شود. CQ هرکس با توجه به مشخصات شخصی او طراحی می‌شود و با CQ دیگران متفاوت است.
۴. حالا دیگر برنامه شما را شناخته است و به صورت روزانه تمرینات شخصی‌سازی شده‌ای دریافت خواهید کرد.
۵. باید به طور روزانه تمرینات اختصاصی خود را که شامل نکته‌های کوچک بامزه، حل پازل و تماشای فیلم است به انجام رسانید.



[www.Curious.com](http://www.Curious.com)

برای استفاده از این برنامه  
 کافیست وارد این سایت شوید:



## با قلبت مهربان باش



به صورت جهانی، در حدود ۷ نفر از هر ۱۰ نوزاد، رژیم غذایی دارای سدیم اضافی دارند که ممکن است در آینده سبب افزایش فشار خون آنان شود.



کودکان متولد شده از مادران دارای اضافه وزن، آثورت ضخیم‌تری دارند و در ابتلا به مشکلات قلبی تا حدودی مستعدتر هستند.

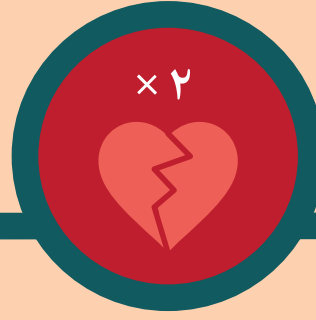


عوامل بیماری‌های قلبی:

- آلودگی هوا؛
- سیگار و قلیان؛
- اضافه وزن؛
- کم تحرکی؛
- استرس‌های مزمن.



چاقی، بیماری‌های قلبی - عروقی را در مردان تا ۲ برابر و در زنان تا ۲/۵ برابر افزایش می‌دهد.



فقدان فعالیت بدنی کافی، خطر رویدادهای قلبی را حداقل تا ۲ برابر افزایش می‌دهد.



طبق آمار «سازمان جهانی بهداشت»، ۶۳ درصد مرگ‌ومیرها در ایران ناشی از بیماری‌های قلبی و عروقی است.



بیماری‌های قلبی اولین عامل مرگ‌ومیر در ایران هستند.



۶۰ درصد افراد بالای ۶۰ سال در ایران فشارخون بالا دارند و نیمی از آنها از بیماری خود بی‌خبرند.

### +پتاسیم



رژیم‌های غذایی دارای پتاسیم بالا به نوجوانان در کاهش فشار خون کمک می‌کنند.



رژیم غذایی دارای مقادیر مناسب گیاهان، ریسک ابتلا به بیماری‌های قلبی را در کودکان چاق کاهش می‌دهد.



از هر چهار کودک ایرانی یک نفر چاق است.



مصرف میوه و سبزیجات، حداقل به میزان یک بشقاب میوه‌خوری سبب کاهش خطر ابتلا به بیماری‌های قلبی می‌شود.



سن ابتلا به بیماری‌های قلبی در ایران به ۳۰ سال رسیده است.



علائمی که در صورت مشاهده آن‌ها باید به پزشک مراجعه کرد:

- احساس سفتی، فشرده شدن، فشار یا درد در قفسه صدری.
- بروز ناگهانی مشکل در تنفس.
- درد قفسه صدری مشابه حالت خفگی در گردن. گاهی هم آرواره، دندان‌ها یا گوش تیر می‌کشد.
- سنگینی، کرختی، سوزن سوزن شدن یا درد در قفسه صدری، بازو، شانه، آرنج یا دست و احساس درد بین دو کتف و تورم و آماس.

۳۰۰



روزانه ۳۰۰ نفر در کشور بر اثر عارضه‌های قلبی فوت می‌کنند.



# گرگ ایرانی



دامنة دید: ۲۴۰ درجه

دامنة دید دوچشمی: ۶۰ درجه

دامنة دید تک چشمی: ۱۸۰ درجه



گرگ بزرگ‌ترین سگسان وحشی است. در ایران رنگ گرگ‌ها معمولاً خاکستری با سایه‌ای سیاه رنگ است. ولی گرگ‌هایی به رنگ زرد یا قرمز در بعضی منطقه‌ها و حتی در یک دسته گرگ مشاهده شده است. توله گرگ‌ها نیز غالباً سیاه رنگ هستند، ولی با بالا رفتن سن شان رنگشان تغییر می‌کند. گرگ شبگرد است، ولی گاهی در روز نیز دیده می‌شود. معمولاً در گروه‌های فامیلی زندگی می‌کند. البته تعداد آن‌ها به ندرت از ۱۰ گرگ تجاوز می‌کند. هر گروه شامل یک جفت نر و ماده بالغ (معمولاً تمام عمر را با هم زندگی می‌کنند) و بچه‌های همان سال و یا سال‌های قبل است. معمولاً گرگ نر که «گرگ آلفا» نامیده می‌شود، هدایت گروه را برعهده دارد، این گرگ برنامه‌ریز و راهنمای حرکت است و در شرایط مختلف کنترل گروه را برعهده دارد. گرگ آلفا با ژست‌هایش، برتری خود را بر دیگران نشان می‌دهد. بقیه افراد گروه حرکتهای او را کاملاً تقلید می‌کنند. سرگروه ممکن است تا چند سال برتری خود را حفظ کند. کم شدن غذا، دعوای داخل گروه و زیاد شدن جمعیت از عوامل پاشیده شدن گروه است. گرگ‌ها حیواناتی بسیار پرتاقت و خستگی ناپذیرند. سرعت عادی آن‌ها ۸ کیلومتر در ساعت است ولی قادرند با سرعت ۵۵ تا ۷۰ کیلومتر و با پرش‌هایی حدود ۵ متر به مدت ۲۰ دقیقه بدوند و مسافت‌هایی حدود ۲۰۰ کیلومتر را در یک شبانه‌روز با سرعت کمتر طی کنند. جابه‌جایی گرگ‌ها زیاد است. در بهار و تابستان معمولاً اوایل غروب کار خود را آغاز می‌کنند و صبح زود به لانه و یا استراحتگاه (مکانی که بچه‌ها بازی می‌کنند) بر می‌گردند. ولی در زمستان به مناطق دوزخ‌می‌روند و نیازی به مراجعت ندارند. لابه‌لای انگشتان گرگ‌ها غده‌های ترشح بو وجود دارد که در برقراری ارتباط بین خودشان و پیدا کردن یکدیگر نقش مهمی را ایفا می‌کند. گرگ‌های پیر که قادر به همراهی گروه نیستند، به تنهایی زندگی می‌کنند.



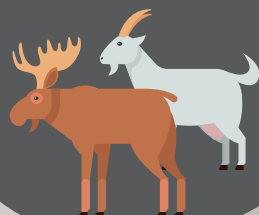
حس بویایی گرگ‌ها بسیار قوی است. آن‌ها قادرند از فاصله ۲/۵ کیلومتری بو را تشخیص دهند. معمولاً طعمه را به وسیله بوی مستقیم و یا تعقیب بوی به جای مانده درد طعمه پیدا می‌کنند. صدای گرگ شباهت زیادی به پارس سگ دارد. گاهی برای راهنمایی یکدیگر و یا اطلاع از محل شکار با زوزه یکدیگر را با خبر می‌کنند که در منطقه‌های باز از فاصله ۱۶ کیلومتری برای انسان قابل شنیدن است. گرگ‌ها طعمه خود را با همکاری یکدیگر شکار می‌کنند. قبل از حمله وضعیت تک‌تک حیوانات گله را بررسی می‌کنند و پیرترین، ضعیف‌ترین و مریض‌ترین حیوان را برای شکار انتخاب می‌کنند. پس از شکار چند روز در کنار طعمه خود به استراحت می‌پردازند و سپس برای به دست آوردن غذا به محل جدیدی می‌روند. به جز مواردی خاص، تاکنون مدرک مستدلی مبنی بر حمله گرگ به انسان دریافت نشده است. اکثر حملاتی که به گرگ نسبت داده می‌شوند، توسط سگ‌های اهلی رها شده در طبیعت یا سایر سگ‌ها انجام گرفته‌اند.





## طعمه‌ها

آن‌ها از علف‌خواران بزرگ، نظیر قوچ وحشی، کل و بُز، آهو، مارال، شوک، و نیز از مهره‌داران کوچک و پرندگان تغذیه می‌کنند. هنگام کمیابی طعمه، از لاشه حیوانات و مواد گیاهی نیز استفاده می‌کنند. در منطقه حفاظت شده «مراکان» واقع در آذربایجان غربی، در فصل تابستان با وجود همه مراقبت‌ها، تعدادی گرگ به مزرعه‌های هندوانه هجوم می‌آورند و از بهترین هندوانه‌ها تغذیه می‌کنند. در مناطقی که جانوران طعمه نابود شده‌اند به دام‌های اهلی نظیر گوسفند و حتی اسب و الاغ حمله می‌کنند.



## تهدیدات

گرگ‌ها دشمن طبیعی خاصی ندارند. در سال‌های اخیر بر اثر کم شدن طعمه، تعقیب با وسایل نقلیه موتوری، شکار و تله‌گذاری، در اکثر مناطق کشور جمعیت آن‌ها به شدت کاهش یافته و در برخی از نقاط به طور کامل نابود شده‌اند. با وجود این در حال حاضر در اکثر منطقه‌های تحت مدیریت «سازمان حفاظت محیط زیست» که هنوز جمعیت‌هایی از آهو، قوچ و میش در آن‌ها وجود دارد، تعداد به نسبت مناسبی گرگ مشاهده می‌شود.

### بدنام بی‌دلیل!

در زمانی نه چندان دور، پناهگاه حیات وحش بیلاقی در ۴۵ کیلومتری جاده شاهرود به آزادشهر بود و ما شاهد حضور دسته‌های بزرگ گرگ ایرانی در دشت‌های سرسبز این منطقه بودیم. اما حالا شاهد صحنه‌هایی تلخ از حضور انسان در طبیعت هستیم. هیچ حیوانی بی‌دلیل به اندازه گرگ بدنام نشده است. در سال‌های اخیر زیست‌شناسان پس از مطالعات بسیار دریافته‌اند، گرگ بی‌دلیل خطرناک قلمداد شده‌است و در چرخه زیستی (اکوسیستم هر منطقه) جایگاه بسیار مهمی دارد. هنگام شکار، گرگ‌ها معمولاً به طور گروهی (از ۲ تا ۱۵ قلاده) حمله می‌کنند و حیوانات مریض و ضعیف را فوری تشخیص می‌دهند و شکار می‌کنند، بدین ترتیب از گسترش بیماری جلوگیری می‌کنند. افزون بر این، در قوی نگه‌داشتن پستانداران وحشی علف خوار نقش مفیدی دارند. گرگ ایرانی یا هندی (Canis lupus pallipes) که زیرگونه‌های نادر از گرگ خاکستری است، امروزه به‌طور جدی در خطر انقراض قرار دارد. در کشورهایی چون هند، ایران و فلسطین اشغالی که این نوع گرگ زندگی می‌کند، آمار دقیقی وجود ندارد، اما تخمین زده می‌شود در هند که خانه این گرگ تلقی می‌شود، تقریباً ۴۰۰ قلاده زنده مانده‌اند. در فلسطین اشغالی ۲۰۰ تا ۳۰۰ قلاده و در ایران و ترکیه شاید تعداد کمتری مانده باشند.

## تفاوت سگ‌ها و گرگ‌ها

گرگ‌ها شباهت زیادی به «سگ گرگی» (Alsatian) دارند، با این تفاوت که در قسمت پشت گونه‌های صورت موهای بلندتر، گردنی کلفت‌تر و کوتاه‌تر، سر پهن‌تر، چشمان مورب و گوش‌های کوتاه‌تری دارند. نوک گوش‌هایشان نیز مانند گوش سگ تیز نیست و غالباً آن‌ها را سیخ نگه می‌دارند. دمشان قدری افتاده و صاف است و مانند برخی از سگ‌ها آن را به صورت نیم دایره یا بالا نگه نمی‌دارند. موهای قسمت انتهایی دمشان نیز تیره رنگ‌اند. مغز گرگ‌ها در مقایسه با سگ حدود ۳۰ درصد بزرگ‌تر است. پوزه‌شان بلندتر و قدرتمندتر است و حس بویایی قوی‌تری دارند. معمولاً وقتی از دور به گرگ نگاه می‌کنید، سر و گردن در راستای پشتش است و این در حالی است که سگ‌ها معمولاً سر و گردنشان را بالاتر از پشتشان نگه می‌دارند.







۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹



و پوشش سخت، تنها در حالتی به وجود می‌آید که این حشرات به‌طور کامل درون ماده‌ای دفن شوند. این فسیل‌کهریایی که قدمت آن در حدود ۱۰۰ میلیون سال تخمین زده می‌شود، در اثر چکیدن صمغ درخت کاج روی تار عنکبوت به‌جا مانده است. این تکه کهریا شامل ۱۵ تار ابریشم دست‌نخورده عنکبوت است. همراه با این عنکبوت یک پشه نر هم داخل این کهریا هست که در واقع در تار عنکبوت گرفتار شده.

این کابوس تلخی برای پشه بود که هیچ‌گاه هم به پایان نرسید. پشه به عنکبوت خیره مانده و در انتظار حمله او بود که یک تکه صمغ از درخت چکید و این لحظه را برای همیشه ثبت کرد. عنکبوت جوان می‌رفت که یک وعده غذایی لذیذ از یک پارازیتوئید (Parasitoid) داشته باشد، اما هیچ‌گاه به آن نرسید.

در سال ۲۰۱۲ محققان فسیل نادری از یک عنکبوت در حال حمله به یک پشه گرفتار در دام تارهایش را یافتند. این تنها فسیل یافته‌شده از یک عنکبوت در حال حمله به طعمه خود است. این فسیل در حفاری در برمه یافت شد و متعلق به دوره کرتاسه در ۹۷ تا ۱۱۰ میلیون سال پیش است و به گفته محققان، اولین فسیلی است که شاهدی بر یک شکار است.

عنکبوت‌ها یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های حشرات هستند. تاکنون ۴۱ گروه خانوادگی از این حشرات شناسایی شده‌اند.

عنکبوت گرفتار شده در این کهریا در محیط‌های گوناگونی مانند محیط باز و پرنور زیر تابش خورشید و در خاکروب‌های جنگلی، در میان خزه‌ها و در میان علف‌ها و گیاهان، زیر پاره سنگ‌ها و در حفره درختان یافت می‌شود.

فسیل عنکبوت و به‌طور کلی اکثر حشرات، به‌خاطر نداشتن اسکلت





بعضی از کتاب فروشان و خانواده دانش آموزان: کیفیت چسب و صحافی کتابها خوب نیست و کتابها باید منگنه دار شوند.

زیر نظر روح الله احمدی تصویرگر: محمدرضا اکبری





## زنده زورکی

### مصطفی مشایخی

زندگی با تلاش پابرجاست  
پر انرژی که می‌شوی زیباست  
هرکه چالاک‌تر، موفق‌تر  
یک نمونه‌ش ابوعلی سیناست  
آدمی زاد سست و وارفته  
دارد انگار نسبتی با ماست  
کی به جایی رسیده آن کس که  
تنبلی از قیافه‌اش پیدااست  
هر چه آدم تحرکش پایین  
چربی و قند و اوره‌اش بالااست  
کیدش چرب و قلبش اسقاطی  
معه‌اش در خروش و در غوغاست  
تنبلی انگار زورکی زنده‌ست  
کارش از صبح آه و واویلاست  
احتمالا برای او رفتن  
سوی یخچال هم توان‌فرسااست  
هرکه از پله می‌رود بالا  
پیش این شخص، یک فضاپیماست  
پای لپ‌تاپ و کنج کاناپه  
بهتر از هر کرانه در دنیااست  
کاش تنها زمان بیداری!  
خواب او نیز بر همین مینااست  
حسن آن نیست تا بغلتد از  
شانه‌ٔ چپ به سمت شانهٔ راست  
کلا او بی‌خیال امروز است  
وقت یک کار ساده هم فردااست

## زمستان است

### مهدی استاداحمد

پاییز گذشت و رفت کم‌کم دی شد  
فصلی دگر از زندگی ما طی شد  
این فصل که با درس نخواندن شد طی  
«افسوس ندانم که کی آمد کی شد»

یک فصل گذشت و ما نگفتیم از درس  
خود را عجب از ترس نهفتیم از درس  
حالا که هوا سرد شده باید نیز  
سرما نخوریم تا نیفتیم از درس

سرد است هوا و خسته‌ایم از تحصیل  
تحصیل قشنگ است، ولی بی‌تحمیل  
این‌ها که بهانه بود، اما لطفا  
ای برف بیا مدرسه را کن تعطیل

## بحر طویل

### سعید طلانی

نکند فکر کنی شوخی و بازی‌ست فضایی که مجازی‌ست و هر کس که به آن سر زده راضی‌ست که هر چند مفید است و پر از چیز جدید است و چنان دسته چک پاک و سفید است و از آن علم به سیارهٔ مریخ رسیده است، ولی حیف که چندی‌ست بلاگشته و مانند وباگشته و جای پز و اطوار و اداگشته فقط موجب علافی یک نسل (بلانسیست البته شما) گشته که هی عکس بگیر و بنما share و بکن در صفحات بقیه سیر. چه فرقی‌ست میان خودی و غیر؟ بزن like و بگو عاقبت خیر!

عده‌ای نیز پلاسند در آن جا پی ابراز و گرفتار در این فاز که هی عکس ببنداز که تویش نه فقط چهرهٔ زیباش بیفتد که بلیط سفر کیش و اروپاش بیفتد، اثرش مثل هنرپیشه و نقاش بیفتد، چاله‌های لپشان خوب سر جاش بیفتد یا به قول خودشان داخل هر عکس چه خوب است که ماشین گران قیمت بابات بیفتد، کمی آن ورتزش استخر، ولی مات بیفتد. دو سه تا ساعت و یک شمع و از این گونه مقولات بیفتد. چه مکافات عظیمی‌ست که آدم به چنین وضع و به افراط بیفتد. که بنی آدم از اول که بشربود و از آن دوره که در عصر حجر بود خدایی هدفش چیز دگر بود. ولی حال که درگیر تکامل شده انگار که فرسوده و بنجل شده و مهرهٔ اندیشه او شل شده و فاز مخش نول شده.

خوب است اگر ساکن دنیای مجازی، به عقل و خرد و هوش بنازیم و از افراد تهی غول نسازیم و در این بازی پیچیده بنازیم و اگر هم که نشد حد اقلش بپذیریم که هر ثانیه از منحنی بینی خود عکس نگیریم!

مردم سه دسته‌اند: ۱. از روی پل عابر رد می‌شوند. ۲. از زیر پل عابر رد می‌شوند. ۳. از زیر پل عابر و روی سایهٔ پل عابر رد می‌شوند. (ماشین هم زد؛ حداقل آفتاب سوز نمی‌شوند)

باید روی پشه‌ها هم نرم‌افزار گوگل‌مپ رو بریزن. با اینکه هوا خنک شده هنوز به پشه توی خونهٔ ما داره سرگردون می‌چرخه. ما هم که مهمان نواز. هم O+ دادیم به خودش، هم AB.

## از یادداشتهای یک محقق جوان فضایی!

علی زراندوز

موجود فضایی را از روی صندلی اش بلند کنند و یک ربع از فیلم در این جابجاییها از دست برود. احتمالا زمینیها هم در دلشان به آدم فضایی بدبخت بخندند! عدهای هم به سینما می آیند تا از اول تا آخر فیلم با هم حرف بزنند! احتمالا چون سینما تاریک است و با هم چشم تو چشم نمی شوند، می توانند بدون خجالت درباره مسائل مهم زندگی با یکدیگر حرف بزنند! مثلا من متوجه شدم دو نفری که جلوی ما نشسته بودند، قرار است شراکت کاری شان را به هم بزنند چون یکی از آنها می خواهد برود دنبال یک کار نان و آبدارتر! راستی در سینما آقایی هم هست که با چراغ قوه در تاریکی حرکت می کند و اگر کسی نه

خوراکی صدا دار بخورد، نه با بغل دستی و تلفن همراهش بلند بلند حرف بزند و نه بچه اش شماره یک داشته باشد، می رود سراغش و در حالی که نور چراغ قوه را می اندازد توی صورتش، از او می پرسد: «تو زنده ای؟»  
حالت خوبه؟  
وقتی هم که در جواب می گوید: «بله!» با تعجب می پرسد: «پس چرا این قدر ساکت زل زدی به پرده سینما؟!»

امروز با چندتا از بچه های زمینی رفتیم سینما. آنها قبلا به من گفته بودند سینما جایی است که زمینیها در آنجا می نشینند و فیلم می بینند. ولی چیزهایی که دیدم با چیزهایی که شنیده بودم فرق داشت. من متوجه شدم بعضی از زمینیها به سینما می آیند تا خوراکیهای مختلف بوفه سینما را بخورند و مزه و صدای آنها را امتحان کنند. البته نفهمیدم چرا تمام خوراکیهایی که در سینما فروخته می شوند صدا دارند! طوری که در تمام مدت، من تصویر فیلم را می دیدم ولی به جای دیالوگهای بازیگران، صدای خوردن چیپس، پفک، چوب شور، بیسکویت و پف

فیل را می شنیدم. تازه دادم به صدای خوراکیها عادت می کردم که بچه یکی از تماشاچیان گفت شماره یک دارد. من نمی دانم شماره یک یعنی چی؟ ولی فکر کنم اسم رمزی است برای این که یک موجود فضایی را از روی صندلی اش بلند کنند. بعد بروند بیرون سالن سینما و برگردند و دوباره



یه همکلاسی داریم که نه تنها باید طول روز توی کلاس تحملش کنیم، بلکه باید تا آخر شب هم توی اینستاگرام تحملش کنیم.

من به تئوری وراثت به شدت اعتقاد دارم. چون یه درخت ۵۰۰ ساله رو دیدم که ۷ نسل از یه خانواده با ذکر تاریخ روش یادگاری نوشته بودن.





# رشدنامه!

در سبب نظم کتاب و سر هم کردن رشدنامه!

(منظومه دنباله دار)

سعید سلیمان پور ارومی

تصویرگر: سام سلماسی

چو عقه آمد از نزدیک دیدش  
بنامید از سر طیبته<sup>۱</sup> رشیدش!  
پسند آمد همین نام کذایی  
سپس از نام او شد رونمایی!  
همه فامیل گرم شادمانی  
گرفتند از برایش میهمانی

ادامه دارد...

پی نوشت:

۱. اجاق کسی کور بودن کنایه از فرزند نداشتن اوست.
۲. اینجا به معنی «وهم» است، چیزی که دیده می شود ولی وجود خارجی ندارد.
۳. «عد» همان «عدل» است و در زبان کوچه و بازار به معنی «دقیقا» به کار می رود!
۴. بازیکن ارومیه ای تیم ملی والیبال و همشهری سعید معروف و اسد آقا و نورسیده اش! با قد دومتر، چهار سانت کمتر!
۵. مزاح

هلو می خواستند از طالع خود  
خیار چنبری تحویلشان شد!  
چو مامان کودکش را دید خندید  
که می پنداشت دارد مشکل دید!  
بگفتا: بی گمان این از گمان<sup>۲</sup> است!  
خطای دید بعد از زایمان است!  
ولی چون بچه را بگرفت در دست  
به حیرت گفت: غد<sup>۳</sup> هفتاد سانت است!  
پدر کرد از لپ بچه دوجین ماچ  
تو گویی ظرف می سابد به اسکاچ!  
سپس گفت این چنین بابای کودک:  
به قربان تو ای شمشاد کوچک!  
از این قد، بی گمان مشهور گردی  
چو «میلاد عبادی پور»<sup>۴</sup> گردی!  
چو خاله دید او را گفت: نازی!  
ندیدم بچه ای با این درازی!

پریشب که شدم On از سر شام  
شنیدم قصه از پیر تلگرام!  
که در شهر ارومیه زمانی  
دبیری بود و او را داستانی  
«اسد» - یعنی همین آقای مذکور -  
اجاقی داشت از بخت بدش کور!<sup>۱</sup>  
هم او، هم همسرش بانو «منیره»  
ضمیر هردوشان زین غصه تیره  
به دل هاشان همیشه آرزویی  
که آید پهرشان طفل هلوئی!  
پس از نذر و نذورات عدیده  
خدا بخشیدشان یک نور دیده!  
چو حوری بود (اگر نه بود حوری!)  
چه طفلی! ناز و گوگوری مگوری!  
ولی در نورسیده این عجب بود  
که قدش حیرتا چندین وجب بود!

با شلواری که از پاچه تا فاق ۳۰ تا پارگی داره اومده توی خیابون، بعد به کسی که با لباس محلی داره می گرده می گه: «نگاه کن طرف با زیرشلواری اومده بیرون»

پسر خاله م به طوری می گه: «یادته اون قدیم ها ...» که انگار از خاطرات مجاهدت های ایام مشروطه مون داره حرف می زنه ولی در اصل منظورش پارساله که به شب تا صبح کانتربازی کردیم.



يك ضرب‌المثل چینی هست که یادم نمی‌آید چه می‌گوید ولی کلاً این را بدانید که آدم ترسو، بعد از خودش می‌تواند جهانی را به باد فنا بدهد. شاید باورتان نشود اما نمونه‌اش همین اسکندر مقدونی. اسکندر با آن همه آهن و تَلپ و سردار مقدونی شدن و کلی پیاده نظام و سواره نظام داشتن آخر سر زورش به يك نفر نرسید؛ زنش.

وقتی اسکندر داریوش سوم را شکست داد و تخت جمشید به دستش افتاد، زنش پایش را در يك کفش کرد که الا و بلا من آتش در اینجا را خیلی دوست دارم. اسکندر هم دستور داد برایش کمی آتش درست کنند اما او قبول نکرد و گفت: اگه راست می‌گی که دوستم داری، کل این کاخ‌ها را باید آتش بزنی!

اسکندر ذلیل مرده که تازه از به دست آوردن بزرگترین کاخ دنیا کلی ذوق کرده بود، گفت: «نعمت‌عنع!» تو رو خدا! چون مادرزنم این کار رو نکن! ببین این کاخ چقدر خوشگله. ببین چقدر سرسرا داره. از این به بعد می‌تونم هر روز توشون مهمونی بگیرم و کل ایل و تبارت رو دعوت کنی. اصلاً به فامیلات زنگ بزنی! فردا بیان کاخمون مهمونی، مخصوصاً به باجناقم!»

اما نتیجه التماس‌های سردار فاتح نصف دنیا، متأسفانه خورد به تیرک عمودی دروازه و به اوت رفت. تائیس خانم تا کل محوطه کاخ باشکوه هخامنشی را به فنا نداد، آرام نشد. اگر می‌پرسید چرا؟ به شما می‌گویم که هر وقت، علت اینکه درست وقتی می‌خواهیم برویم عروسی، جوش درمی‌آوریم را فهمیدید، دلیل سوختن تخت جمشید را هم می‌فهمید.



هر کی به من می‌رسه می‌گه تو مطالعه نداری. انگار خودش روزی ۲۵ ساعت مطالعه می‌کنه!



متأسفانه کم‌حافظه‌ترین موجودات دندان‌ها هستند، باید هر روز و شب مسواکشان بزنی.





## داستان جان فرسای فرسایش خاک

به نام خداوند مشکل گشای  
خداوند روزی ده رهنمای  
بیابادلی پاک صحبت کنیم  
ز فرسایش خاک صحبت کنیم  
که این خاک چون بستر است و پناه  
اگر هم نباشد، نروید گیاه  
بشر تا کشاورزی آغاز کرد  
ره کشت و تخریب را باز کرد  
زدند از جفا بر تن خاک، شخم  
ز هر تخم بر خاست هفتاد تخم  
نماندی دگر خاک در دسترس  
به افسانه پیوست خاک مجلس  
دگر خاک نیرو و قوت نداشت  
به نزد بشر هیچ حرمت نداشت  
ز بس خاک بر خاست از روی دشت  
«زمین شد شش و آسمان گشت هشت»  
که تا محو شد از زمین لاشبرگ  
تحمّل نیارود خاک از تگرگ

برفت آن گیاهی که چون گنج بود  
همی ریشه اش مثل اسفنج بود  
به خود آب را خوب می کرد جذب  
برون می شد از چشمه ها ماء عذب  
لذا بعد از آن آب جاری شد و  
چو زندانیان فراری شد و  
نشد آب باران نماید نفوذ  
رواناب شد قوز بالای قوز!  
چو باران زد و ابر پر آب شد  
به اندک نمی، زود سیلاب شد  
روان شد همی سیل بر روی کوه  
به یاد من آورد طوفان نوح  
ز بس زور آورد سیل خفن!  
ز ریشه درآمد درخت کهن  
گل و لای در رودها شد روان  
به درد آمدی قلب نوشیروان  
سپس رفت و در پشت سدها نشست  
چو طفلی که بر دوش بابا نشست



بکن ماچ خاک و مگو چیست خاک  
 که سرمایه زندگانی ست خاک  
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
 همان شاعر ماهر و با سواد:  
 «سرت گر بساید به ابر سیاه  
 سرانجام خاک است از او جایگاه  
 ز ما و ز ایران بر آمد هلاک  
 نماند برین بوم و بر آب و خاک»  
 شما خاک را چون هدر می کنید  
 پس از این چه خاکی به سر می کنید؟!  
 چو ایران نباشد تن من مباد  
 مرخص شوم بنده، عزت زیاد!

۱. آب گوارا

بلی پر شدی پشت سد از رسوب  
 ز غرب و ز شرق و شمال و جنوب  
 دگر گوش هاهم بدهکار نیست  
 کسی مثل بطرس، فداکار نیست!  
 که انگشت در روزن سد کند  
 مباد آب آن رفت و آمد کند  
 از این پس بیایست تا خاک رُس  
 شود وارد از چین و با اندلس!  
 صد افسوس کاین خاک فرسوده شد  
 و از غصه اش آب، آلوده شد  
 الا شاعر شاکي نامجو  
 ز آلودگی های نفتی بگو  
 از آن کود کو شیمیایی بود  
 تن خاک از آن مومیایی بود  
 کک و عقرب و کرم خاکی بمرد  
 همان مظهر عشق و پاکی! بمرد  
 لذا شد غذا کم بر ماکیان  
 همه فوت کردند خر خاکیان!





# شعری فیزیک

مهری فرج الله

شعر و طنزپرداز فقیه زنده یاد عمران هلاهی گفته بود که:

«بلندار تو را به لب تبسم بر سر»

رازدل ما به گوش مردم بر سر»

بنشین بغل کینه تا بار دگر

زیبای تو به چاب و پنجم بر سر»

شعر و نقاش فقیه زنده یاد سهراب سپهری هم در جای از شعرش گفته بود که:

«کب را گل نلنیم

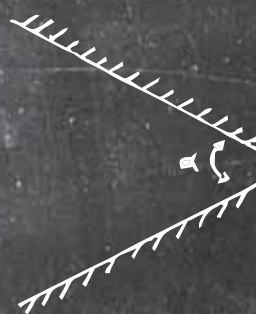
روی زیبا دو برابر شده است»

که در این اشعار هر دو شعر به بازتابش منظم پرتوهای نور رسیده از جسم فرغی به سطح بازتابنده کینه تخت و تشکیل تصویر مجاز تشکیل شده دارند.

حالا اگر فرض کنیم که به جای یک کینه دو کینه داشته باشیم، نتایج متفاوت می شود. اگر دو کینه هم نظر و هم راست و در کنار هم باشند؛ مثل دو روضه در یک بدن که می شود همانی که گفته شد. اما اگر این دو کینه اختلاف نظر داشته باشند و با هم زاویه پیدا کنند، دو روضه می شوند در دو بدن و آن وقت روی زیبا می تواند چند برابر شود و چندین تصویر مجاز تشکیل خواهد شد.

به زبان ساده تر:

حالا شما با توجه به بیت زیر بفهمید که کلف چقدر است؟



$$n = \frac{360}{\alpha} - 1$$

تعداد تصاویر مجاز تشکیل شده

بنشین بغل کینه تا بار دگر

زیبای تو به چاب و پنجم بر سر»



# بازی ۱۵

این بازی بسیار ساده به نظر می‌رسد! یک بازی یک نفره است که به نظر اصلاً پیچیده نیست!

## شرایط بازی

یک صفحه بازی  $4 \times 4$ ، یعنی ۱۶ خانه دارید که عددهای ۱ تا ۱۵ به صورت در هم و برهم در آن قرار دارند (پس ۱ خانه خالی مانده). شما نمی‌توانید عددها را بلند کنید. فقط اگر عددی در کنار تنها خانه خالی جدول باشد، می‌توانید آن را به درون خانه خالی هل بدهید!

|    |    |    |    |
|----|----|----|----|
| ۱  | ۲  | ۳  | ۴  |
| ۵  | ۶  | ۷  | ۸  |
| ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ |    |

## هدف بازی چیست؟

شما باید همه عددها ۱ تا ۱۵ را در صفحه بازی مرتب کنید؛ به این شکل:

## چطور بازی کنیم؟

با کشیدن یک جدول  $4 \times 4$  و گذاشتن تعدادی تکه کاغذ روی آن، به سادگی می‌توانید بازی را درست کنید. این بازی معروف روی تعداد زیادی سایت گذاشته شده است؛ مثلاً نشانی زیر:



## چند نکته جالب در مورد بازی:

این بازی در اوایل دهه ۱۸۷۰ توسط شخصی به نام ساموئل لویس معرفی شد. در آن زمان بازی به سرعت مشهور و محبوب شد. آدم‌های زیادی به خاطر این پازل از کار و زندگی افتادند و ساعت‌ها قطعه‌های پازل را هل دادند تا کامل شود!

اما اتفاق عجیب اینکه کمی بعد، آقای لویس یکی از حالت‌های خاص پازل را معرفی کرد و برای هر کسی که بتواند آن را حل کند یک جایزه ۱۰۰۰ دلاری تعیین کرد. می‌توانید تصور کنید، برای کسانی که بازی را می‌شناختند چه دردسری درست شد. آن‌ها در راه تلاش برای حل پازل و برنده شدن جایزه آن، بیش از پیش از کار و زندگی‌شان افتادند!

تا اینکه یک ریاضی‌دان به داد مردم رسید. او ثابت کرد از بین حدود ۲۰ تریلیون حالت ممکن برای این پازل، تنها نیمی از آن‌ها قابل حل شدن هستند و نیم دیگر هیچ وقت حل نمی‌شوند. طبیعتاً می‌توانید حدس بزنید، که حالتی که آقای لویس به مسابقه گذاشته بود هم یکی از همان حل‌نشده‌ها بود!

در واقع پازل‌های حل‌نشده در نهایت می‌توانند به وضعیتی برسند که همه عددهای پازل مرتب‌اند به جز ۱۴ و ۱۵ که برعکس هستند؛ شبیه تصویر روبه‌رو:

|    |    |    |    |
|----|----|----|----|
| ۱  | ۲  | ۳  | ۴  |
| ۵  | ۶  | ۷  | ۸  |
| ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۵ | ۱۴ |    |





۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

زیر نظر علیرضا لبش

رسیده‌ها و Call‌ها

قسمت‌ها هم آن قدر کودکانه است که به نظرم بهتر است در رشد کودک بگذارید تا رشد جوان.

- چشم. با آقای راستی، دبیر رشد کودک هماهنگ می‌کنیم.

**نگین امامی از شهرری:** ممنون بابت قسمت روی پرده مجله. مطالب علمی و شعرهای طنز و کلاً پاتوق طنز خیلی عالی بود. درکل مجله امسال خیلی بهتر شده است.  
- ممنون از محبت شما.

**کوثر:** گفتید هرچه بخواهیم می‌توانیم بگوییم؟ حتی اگر درباره سخت بودن درس‌ها باشد؟ مثلاً درس انسان و محیط زیست. نمی‌دانم آخر سال چطور قرار است این درس‌ها را پاس کنیم. راستی این حرف‌ها بین خودمون می‌مونه؟

- بله. خیالتان راحت. پیامک‌ها کاملاً محرمانه می‌مانند. فقط بعضی از آن‌ها را اینجا منتشر می‌کنیم.

**بیگلری از استان همدان:** من تا لحظه آخر قصد داشتم علوم انسانی بخوانم، اما نمی‌دانم چه شد که لحظه آخر به ریاضی رفتم. شاید دلیلش حرف دوستان یا خانواده‌ام باشد. ولی الان می‌بینم که هیچ علاقه‌ای به فیزیک و شیمی ندارم. خیلی وقت‌ها با خودم می‌گویم چه می‌شد من در کلاس انسانی نشسته بودم؟ هر پنجشنبه و جمعه با خودم می‌گویم باید بنشینم و درس‌هایم را بخوانم اما نمی‌شود البته شاید دلیلش گوشی و تلگرام و فضای مجازی باشد که به جان ما افتاده است...

- توصیه کلی ما این است که هر کسی همان رشته‌ای را بخواند که دوست دارد. ولی حالا شما هم خیلی ناراحت نباش. این را بدان که ریاضیات و فیزیک پایه به درد همه می‌خورد، حتی کسانی که قرار است بعدها فیلسوف و جامعه‌شناس و تاریخ‌دان بشوند. سعی کن نکته‌های جذاب درس‌ها را شناسایی کنی و به آنها علاقه‌مند شوی. وقتی آدم به درسی علاقه‌مند شود، خود به خود همه چیز درست می‌شود.

## محدثه الماسی / زنجان

می‌خواستم بنویسم، هرچه توی ذهنم دنبال ماه می‌گشتم، پیدایش نمی‌کردم. به کافه مهتاب که رسیدم، به ماه بابت داشتن چنین هیכלی حق دادم. او در هتل فکرم نشسته بود. گوشه‌ای از آن را اجاره کرده بود تا کمی با افکار و دانسته‌هایش هم فکر شوم.

سرش مانند ظرفی سیمگون می‌درخشید و بابت این روشنایی کوتاه مدتی که خورشید به او هدیه داده بود، سپاس گزار بود. داخل اتاقک کوچکش شدم تا بچشم و بینم قهوه‌هایی که ماه درست می‌کند هم آنقدر بیدار نگهش می‌دارد که مجبور نشود، نیمه‌های شب، شیفتش را با خورشید عوض کند؟ چشمان درشت و بامزه‌ای داشت. از دماغ باد کرده و صورت پرچوشش دستگیرم شد که ماه نباید سن زیادی داشته باشد.

به گمانم ماه از آن دست قمرهای باسلیقه است. او کافه‌اش را با رنگ‌های سرمه‌ای و نقره‌ای و ستاره‌های طلایی تزئین کرده بود. از اینکه می‌شوم ماه در کافه‌اش را برای ورود همه باز گذاشته، معلوم می‌شود او با ما انسان‌ها میانه خوبی دارد که اجازه داده است از قهوه‌های بی‌نظیر و فضای روح‌انگیز اتاقش لذت ببریم و درس خدانشناسی بیاموزیم.

### محدثه خانم

متن ادبی زیباییات را خواندم. از زاویه‌ای جدید به ماه و شب نگاه کرده‌ای. اینکه ماه برای بیدار ماندن به قهوه نیاز دارد و کافه‌ای به نام کافه مهتاب وجود دارد که در آن آدم‌ها می‌توانند با ماه قهوه بخورند و به زیبایی‌های طبیعت فکر کنند. زاویه دید مهم‌ترین ابزار برای خلق است. برای خلق اثر هنری، هنرمند به زاویه دید جدید و منحصر به خود نیاز دارد. هنرمند باید پشت پنجره خودش بنشیند و جهان را از دید خودش توصیف کند تا اثرش برای مخاطب جذاب و تأثیرگذار باشد. اصلاً بدون داشتن زاویه دید جدید، اثر هنری شکل نمی‌گیرد. همین که توانسته‌ای از زاویه دید جدیدی به ماه که شاعران قرن‌هاست در موردش نوشته‌اند و سروده‌اند بپردازی، کار زیبایی کرده‌ای.

## از میان پیامک‌ها:

مهديه بهنوش، پایه یازدهم: رشد جوان بخش‌های قشنگی دارد. ولی بعضی



موافق: ۷۷ درصد  
مخالف: ۲۳ درصد



موافق: ۳۸ درصد  
مخالف: ۶۲ درصد



نیمه نظرسنجی کانال تلگرام (@RezaLash) درباره روی جلدهای مهر و آبان

سبلان از جمله کوه‌های محبوب و معروف ایران است. سبلان، یا به قول اهالی آن‌جا، ساوالان، سومین قله مرتفع ایران است (حدود ۴۸۰۰ متر) که به خاطر دامنه‌های سرسبز و زیبا، چشمه‌های آبگرم و طبیعت شگفت‌انگیزش، شهرتی جهانی یافته است. نزدیک‌ترین شهر به سبلان، مشکین‌شهر است، با فاصله‌ای حدود ۲۵ کیلومتر. سبلان يك قله آتشفشانی خاموش است که اکنون در دهانه آن یکی از زیباترین دریاچه‌های جهان قرار دارد! هنگامی که کوه‌نوردان خسته از راه به این مکان می‌رسند، یکباره با صحنه‌ای خیره‌کننده مواجه می‌شوند و فریاد شوق برمی‌آورند!

سبلان در بیشتر ماه‌های سال از برف پوشیده شده است و به همین دلیل در اطراف آن، رودهای متعددی ایجاد شده‌اند؛ رودهایی نظیر اهر، قره‌سو و بالیخلو.

از هم‌اکنون قصد کنید روزی به قله سبلان بروید!

عکس: هاتف همایی

مسعود جوادیان





# روشن عکس

## موضوع

«مدرسه، خانه دوم»

- فضای مدرسه
- (معماری، کتابخانه، بوفه، نماز خانه، حیاط، آب خوری، آزمایشگاه، اتاق بهداشت، گرافیک محیطی، دفتر معلمان، کلاس درس و ...)
- انواع مدارس
- (هوشمند، ماندگار، چند پایه، روستایی، عشایری و شهری)
- برنامه‌های مدرسه
- (صبح گاه، پرچم، کتاب خوانی، رنگ تفریح، جشن ها، تناسبت‌های مذهبی، راهپیمایی، آغاز سال تحصیلی، نمایشگاه‌ها، آموزش در کلاس، دوستی‌ها و قهر ها، فعالیت‌های یاددهی و یادگیری، شورای دانش آموزی، شورای معلمان، جلسات اولیا و مربیان و ...)
- برنامه‌های جنبی
- (سرویس مدارس، در راه مدرسه، گردش علمی، اردو، نماز و ...)

## بخش «ویژه»

- پوشش‌ها و بازیهای محلی (به ویژه استان‌های مرزی)
- شعار سال: (اقتصاد مقاومتی، تولید - اشتغال)
- پرش مهر سال: (چگونه باید در محیط مدرسه تحمل و احترام به افکار دیگران و اخلاقی و ادب را تمرین کنیم؟)

## بخش دانش آموزی با موضوع «آزاد»

- این بخش با «موضوع آزاد» به دانش آموزان ۱۳ تا ۱۸ ساله تعلق دارد.

## گاه‌شمار

- آخرین مهلت ارسال آثار: ۳۱ تیرماه ۱۳۹۷
- انتخاب و داوری آثار: مردادماه ۱۳۹۷
- افتتاح نمایشگاه و اهدای جوایز: مهرماه ۱۳۹۷

## امتیازها

- عکس‌های برگزیده به صورت نمایشگاهی در معرض دید عموم قرار خواهد گرفت.
- به هر یک از آثار راه یافته به نمایشگاه، حق التالیف پرداخت خواهد شد.
- برای عکاسانی که آثارشان به نمایشگاه راه یابد، گواهی شرکت در نمایشگاه صادر می‌شود.

## مقررات جشنواره

- ۱ شرکت همه عکاسان در این جشنواره، آزاد است.
- ۲ آثار ارسالی فقط به صورت «تک عکس» پذیرفته می‌شود و هر عکاس می‌تواند با ارسال ۵ عکس در هر یک از موضوع‌ها (جمعاً ۱۰ عکس) در جشنواره شرکت کند.
- ۳ دانش آموزان می‌توانند حداکثر ۷ عکس با موضوع آزاد ارسال کنند.
- ۴ آثار باید با حجم کمتر از ۴۰۰ کیلوبایت بر روی وبگاه جشنواره به نشانی: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir) بارگذاری شوند.
- ۵ در صورت راه یابی عکس به نمایشگاه، ارسال عکس با اندازه اصلی ضروری است.
- ۶ ضروری است هر عکاس نام، نام خانوادگی، شماره تماس، نشانی محل سکونت، کد ملی، پست الکترونیکی، عنوان عکس، محل و تاریخ عکاسی هر عکس را به طور کامل مطابق با برگه فراخوان تکمیل و به همراه آثار ارسال کند.
- ۷ اصلاح رنگ، کنتراست، تیرگی و روشنی، کراپ در عکس‌ها در حدی که اصالت عکس را تغییر ندهد، قابل قبول است.
- ۸ ارسال اثر توسط عکاسی و شرکت در جشنواره، به منزله اعلام مالکیت معنوی عکس‌هاست. در صورت اثبات خلاف این امر در هر مرحله‌ای، عواقب حقوقی و جزایی آن به عهده شرکت کننده است.
- ۹ از عکس‌های راه یافته به جشنواره، با ذکر نام عکاس در نشریات رشد، وابسته به دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی استفاده خواهد شد.

## جوایز برگزیدگان

### مدرسه؛ خانه دوم

- نفر اول: لوح تقدیر، تندیس جشنواره و جایزه نقدی؛
- نفر دوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی؛
- نفر سوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی.

### بخش ویژه

- نفر اول: لوح تقدیر، تندیس جشنواره و جایزه نقدی؛
- نفر دوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی؛
- نفر سوم: لوح تقدیر و جایزه نقدی.

### بخش دانش آموزی

- در این بخش به ۵ نفر جایزه نقدی اهدا خواهد شد.

نشانی دبیرخانه جشنواره: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، طبقه دوم، دبیرخانه جشنواره عکس رشد، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۳۳۳۱

برای کسب اطلاعات بیشتر به وبگاه جشنواره ([www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)) مراجعه کنید یا با شماره تلفن‌های ۸۸۸۳۹۲۳۲ و ۸۸۴۹۰۴۱۴ تماس بگیرید.

پاسخگویی ثبت‌نام اینترنتی: ۸۸۴۹۰۱۵۸

پست الکترونیکی جشنواره: [aksroshd10@roshdmag.ir](mailto:aksroshd10@roshdmag.ir)